عقيدة

امام ابوحنيفه :

تاليف:

محمد بن عبدالرحمن الخميس رحمه الله

فهرست مطالب

| م | عنوان | ص |
| --- | --- | --- |
|  | مقدمه مؤلف |  |
|  | مبحث اول: عقيده امام ابوحنيفه درباره‌ي توحيد |  |
|  | توسل به نامهاي خداوند متعال |  |
|  | توسل با كلمات نا جايز و بدعي |  |
|  | خلاصه بحث |  |
|  | تبصره |  |
|  | مبحث دوم: عقيده‌ي امام ابوحنيفه در اثبات تقدير الهي و درجات آن. |  |
|  | مبحث سوم: عقيده‌ي امام ابوحنيفه درباره‌ي ايمان |  |
|  | مبحث چهارم عقيده‌ي امام ابوحنيفه درباره‌ي صحابه |  |
|  | «چكيده‌ي بحث» |  |
|  | «مبحث پنجم» «نهي امام از هواپرستي جدال و بدعتگذاري در دين» |  |
|  | «چكيده بحث» |  |
|  | مبحث ششم : ممانعت امام ابوحنيفه از شرك و اسبابي كه منجر به شرك مي‌شود |  |
|  | اسباب و وسائلي كه منجر به شرك مي‌شود |  |
|  | چكيده‌ي بحث |  |
|  | مظاهر شرك و صورتهاي گوناگون آن |  |
|  | حقيقت شرك و گمراهي عصر جاهليت |  |
|  | صورتها و اشكال مختلف شرك و اعمال شركي |  |
|  | علم احاطه كننده و فراگير از ويژگيهاي خداوند متعال است. |  |
|  | تمام اعمال و شعائر عبادي مخصوص خداوند است |  |
|  | تمام نشانه‌هايي كه بر عبوديت و فروتني دلالت دارد، مختص خداوند متعال است. |  |



# مقدمه مؤلف

كتابي كه پيش رو داريد خلاصه‌ي عقيده‌ي امام ابوحنيفه رحمه الله عليه درباره‌ي توحيد، صفات خداوند، ايمان و صحابه و نيز موضع‌گيري ايشان در برابر متكلمان است.

در اين خلاصه؛ موضع‌گيري امام در رابطه با علم كلام، بيان مي‌شود، در ادامه مي‌خوانيد كه امام از شرك و آن‌چه منجر بدان مي‌شود، نهي كرده و از آن بر حذر داشته است. و با برخي از اشكال شركي كه بوقوع پيوسته و امام و پيروان راستينش از آن‌ها نهي كرده‌اند، آشنا مي‌شويم.

مبحث اول:

## عقيده امام ابوحنيفه درباره‌ي توحيد

### اول: عقيده‌ي او در توحيد «الله»

از نصوصي كه در قرآن و سنت درباره‌ي توحيد آمده، فهميده مي‌شود كه توحيد بر سه قسم است:

1. توحيد در ربوبيت: اعتقاد داشتن و اعتراف نمودن به اينكه خداوند متعال تنها خالق، مدبّر و تصرف كننده در نظام هستي است.
2. توحيد در الوهيت: اعتقاد داشتن به اينكه **«الله»** تنها ذاتي است كه سزاوار عبادت است و همه‌ي معبودهاي ديگر باطلند. و مخصوص كردن انواع عبادات براي خداوند و شريك نگردانيدن با خداوند در عبادت.
3. توحيد در اسماء و صفات: نامگذاري و توصيف خداوند با نامهاي نيكو و صفاتي كه در كتاب و سنت براي خداوند متعال آمده است، با اعتقاد به اينكه اين نامها و صفات بر تمامي مفاهيم كمال كه شايسته‌ي مقام خداوند است دلالت دارند و حقيقت مفاهيم آن‌ها را با تقسيمات مذكور ثابت بدانيم.

امام ابوحنيفه مي‌فرمايد: «خداوند متعال به صفات مخلوقات توصيف نمي‌شود».

و مي‌فرمايد: «براي كسي شايسته نيست، چيزي از جانب خود در مورد **«الله»** بگويد، بلكه بايد او را به آن‌چه خودش وصف كرده، وصف نماييم».

در جايي ديگر مي‌فرمايد: **«الله»** از بالا صدا زده مي‌شود نه از پايين وصفت پاييني در توصيف ربوبيت و الوهيت جايگاهي ندارد»..‌. . و ديگر سخناني كه در اين‌باره از امام نقل شده است.

اين‌ها رديست بر كساني كه تصور كرده‌اند، تقسيم بندي مذكور را ابن تيميه از خودش ساخته است.

دوّم: توسل شرعيه جايز و باطل دانستن توسل ساختگي و ناجايز: قطعاً مسئله‌ي توسل، مسئله‌اي بسيار مهم و از مسائلي است، كه بدعت‌گذاري و اختلافِ در آن، ميان جاهلان و هواپرستان بسيار صورت گرفته است.

توسل به دلالت نصوص قرآن و سنت دو نوع است:

1. توسل جايز 2. توسل بدعي و ناجايز

توسل جايز بر سه نوع است:

الف- توسل به اسماء و صفات خداوند متعال.

خداوند متعال مي‌فرمايد: ﮋ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﮊ الأعراف: ١٨٠(خداوند اسمهاي نيكويي دارد، او را با آن‌ها بخوانيد».

ب- توسل به اعمال نيكو؛ چنانكه در احاديث و داستان سه نفري كه در غار محبوس شده بودند، آمده است.

ج- توسل به دعاي فرد صالح زنده، بدليل عمل آناني كه به خدمت پيامبر مي‌آمدند و از ايشان درخواست دعا مي‌كردند.

بجز اين سه نوع، تمام انواع ديگر توسل بدعي و ناجايزند.

امام ابوحنيفه رحمة الله در باب توسل به شدت احتياط مي‌كرد؛ تا جايي كه توسل با الفاظ دو پهلويي را كه احتمال صحيح و اشتباه در آنها وجود داشت، مكروه مي‌دانست و از به كار بردن چنين الفاظي نهي مي‌كرد، امام رحمة الله مي‌فرمايد: «مكروه مي‌دانم كه فردي در دعايش بگويد؛ از تو مي‌خواهم كه به تكيه‌گاههاي عزت عرشت، يا به‌حق مخلوقاتت،..» و ديگر سخنان نقل شده از او كه در ادامه‌ي بحث ذكر خواهيم نمود.

با اين حال مي‌بينيم بسياري از منتسبان به مذهب حنفي، از عقيده‌ي امام ابوحنيفه منحرف شده و به توسل ناجايز و خود ساخته روي آورده‌اند و هر كسي آن‌ها را از اين عمل ناروا منع و با آن‌‌ها مخالفت كند، متهم، به دوست نداشتن اولياء و انبياء مي‌شود.

**توسل به نامهاي خداوند متعال**

امام ابوحنيفه در مورد توسل شرعيِ جايز و نهي از توسل بدعيِ نا جايز، مي‌فرمايد: «براي كسي شايسته نيست كه خداوند را، جز با دعايي كه او اجازه و بدان دستور داده است، بخواند و خداوند در آيه‌ي دعايي زير كه توسل مشروع را بيان مي‌كند، مي‌فرمايد: ﮋ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﮊ الأعراف: ١٨٠ (براي خدا نامهايي نيكو است، پس او را با آن نامها بخوانيد و كساني كه در نامهاي او كجروي مي‌كنند را رها سازيد، بزودي كيفر آنچه مي‌كردند را خواهند ديد). «اعراف/»

**توسل با كلمات نا جايز و بدعي**

1. امام ابوحنيفه مي‌گويد: «مكروه است در دعا بگوييم: خداوندا! از تو بحق فلان كس، يا بحق پيامبران و رسولانت و يا بحق بيت الحرام و مشعر الحرام، مي‌خواهم مشكلم را حل كني ويا..‌.»[[1]](#footnote-1)1
2. امام ابوحنيفه مي‌گويد: براي كسي شايسته نيست خداوند را بجز با خود او(اسمها، صفات و همان روشي كه مشروع قرار داده) بخواند و مكروه است كه بگويد از تو مي‌خواهم به تكيه‌گاههاي عزتِ عرشت[[2]](#footnote-2)2 يا بحق مخلوقاتت..‌.»

سوم: ديدگاه امام ابوحنيفه در اثبات صفات خداوند متعال و رد جهميه.

امام ابو حنيفه مي‌گويد: خداوند با صفات مخلوقات توصيف نمي‌شود و غضب و رضاي او بدون كيفيت دو صفت از صفات او تعالي بشمار مي‌رود، اين عقيده‌ي اهل سنت[[3]](#footnote-3)1 و جماعت است.

و خداوند غضب مي‌كند و راضي مي‌شود و جايز نيست كه بگوييم غضب و رضاي خداوند پاداش اوست. و مسلمان بايد خداوند را همان گونه كه او خود وصيف كرده توصيف كند.

و مي‌گويد: خداوند متعال بي نياز است، نزاده و زاده نشده و كسي همتاي او نيست، زنده، توانا، شنوا، بينا، آگاه و عالم است. دست خداوند بالاي دستهاي مخلوقات است و دست و چهره‌ي خداوند متعال همانند دست و (وجه)چهره‌ي مخلوقات نيست.

6-امام مي‌فرمايد: خدوند متعال همانطور كه خودش فرموده دست، صورت و نفس دارد و تمام آنچه در قرآن، از دست، صورت و نفس آمده بدون تعيين كيفيت، صفات خداوند است و جايز نيست كه بگوييم منظور از دست خداوند قدرت و يا نعمت اوست؛ زيرا موجب تعطيل شدن صفت مي‌شود و اين عقيده‌ي قدريها و معتزليها است.[[4]](#footnote-4)2

6- مي‌فرمايد براي كسي شايسته نيست در مورد ذات خداوند اظهار نظر كند، بلكه لازم است خداوند را به آنچه خود توصيف كرده، توصيف كنيم و نبايد در باره‌ي خداوند متعال كه پروردگار جهانيان است با رأي و نظر شخصي چيزي بگوييم.[[5]](#footnote-5)1

7- وقتي از امام درباره‌ي نزول(فرود آمدن) خداوند سؤال شد، فرمود: بدون كيفيت فرود مي‌آيد.[[6]](#footnote-6)2

8- امام ابوحنيفه مي‌گويد: خداوند متعال صدا زده مي‌شود از بالا، نه از پايين چرا كه پايين در صفات ربوبيت و الوهيت جايگاهي ندارد.[[7]](#footnote-7)3

(والله تعالى يدعى من أعلى لا من أسفل لأن الأسفل ليس من وصف الربوبية والألوهية في شيء)

9- و مي‌گويد: خداوند غضب مي‌كند و راضي مي‌شود، وگفته نمي شود، غضب او تعالي عذاب و رضاي او پاداش اوست.[[8]](#footnote-8)4

10- و مي‌گويد: خداوند متعال با هيچ چيزِ مخلوقاتش شباهت ندارد و هيچ يك از مخلوقات، شبيه خداوند نيست. همواره با اسم‌ها و صفاتش بوده و خواهد بود.[[9]](#footnote-9)5

11- و مي‌گويد: صفات خداوند، مخالف صفات مخلوقات است، و مي‌داند نه همانند دانستن ما، قدرت دارد نه همانند قدرت ما، مي‌بيند نه همانند ديدن ما، مي‌شنود نه مانند شنيدن ما، و سخن مي‌گويد نه همچون سخن گفتن ما.[[10]](#footnote-10)6

12- و مي‌گويد: خداوند با صفاتِ مخلوقات توصيف نمي‌شود.

13- و مي‌گويد: هر كس خداوند را با مفهومي از مفاهيم بشري توصيف كند، بيقين كافر شده است. و از امام نعيم بن حماد رحمه الله روايت است كه فرمود: هر كس خداوند را به مخلوقات تشبيه كند، بيقين كه كافر شده و هر كس صفتي از صفاتي را كه خداوند، خودش را با آنها توصيف كرده، نفي كند بدون شك كافر شده است...» گفتني است كه عقيده‌ي همه‌ي سلف صالح صحابه، تابعين و تبع تابعين - همين است.

14-و مي‌فرمايد: صفات خداوند ذاتي و فعلي است، صفات ذاتي مانند: حيات، قدرت، شنوايي، بينايي، اراده و...» و صفات فعلي مانند: آفريدن، روزي دادن، بوجود آوردن، ابداع و ساختن و ...» و خداوند متعال همواره با صفاتش بوده و خواهد بود.[[11]](#footnote-11)

توضيح : صفات ذاتي و فعلي كه امام ذكر كرده فقط تعدادي از صفات خداوند است.

بايد دانست كه همه‌ي صفات خداوند اينها نيست و منظور امام نيز اين نيست كه همه‌ي صفات خداوند همين‌هاست.

15-و مي‌گويد: همواره خداوند متعال فاعل افعالش بوده و فعل از صفات ازلي[[12]](#footnote-12) او تعالي است و خداوند متعال فاعل است و فعل در ازل صفت او تعالي بوده و مفعول، مخلوق خداوند است.

- و مي‌فرمايد: هر كس بگويد نمي‌دانم خداوند در آسمان يا در زمين است؛ بدون ترديد كافر شده است. و همين طور هر كس بگويد قبول دارم خداوند بر عرش است اما نمي‌دانم عرش در زمين است يا در آسمان، كافر مي‌شود.[[13]](#footnote-13)

17-زني از امام سوال كرده بود: معبودي كه عبادت مي‌كني كجاست؟

امام در پاسخ فرمودند: خداوند بالاي آسمانهاست نه در زمين.

مردي به امام گفت: در باره‌ي آيه‌ي «**و هو معكم**...»: (او -الله- با شماست...)چه مي‌گويي؟ فرمود همراهي خداوند با بندگان همانند اين است كه تو در نامه‌اي به كسي مي‌نويسي من با تو‌ام، در حالي كه در كنار او نيستي.[[14]](#footnote-14)

-و مي‌گويد: دست خداوند بالاي دستهاي مخلوقات است اما همانند دستهاي مخلوقات نيست.[[15]](#footnote-15)1

- و مي‌گويد: قطعاً خداوند در آسمان است نه در زمين، مردي پرسيد: در خصوص آيه‌ي **«و هو معكم»** چه مي‌گويي؟ گفت: او تعالي به اين‌گونه همراه بنده است كه تو به مردي مي‌نويسي من با تو همراهم، در حالي كه تو از او غايب هستي و در كنارش نيستي.[[16]](#footnote-16)2

20- و مي‌گويد: خداوند قبل از آن‌كه با موسي سخن بگويد، متكلم بوده است.[[17]](#footnote-17)3

21- و مي‌گويد: خداوند با كلامي كه شايسته مقام اوست، متكلم است و كلام در ازل از صفات او تعالي بوده است.[[18]](#footnote-18)4

- و مي‌گويد: خداوند سخن مي‌گويد، نه مانند سخن گفتن ما.[[19]](#footnote-19)5

- و مي‌گويد: موسي سخن خداوند را شنيده است، همانطور كه خداوند مي‌فرمايد: ﮋ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﮊ النساء: ١٦٤: (خداوند با موسي سخن گفت سخن گفتني)[[20]](#footnote-20)6

- و مي‌گويد: قرآن كلام الله است كه در مصحفها نوشته و در قلبها حفظ و با زبانها خوانده و بر پيامبر نازل شده است.[[21]](#footnote-21)7

- و مي‌گويد: قرآن مخلوق نيست.[[22]](#footnote-22)8

**خلاصه بحث**

امام ابوحنيفه توسل با كلمات و الفاظي را كه در قرآن و سنت صحيح نيامده، مكروه مي‌داند.

- امام ابوحنيفه تمامي اسم‌ها و صفات نيكويي را كه خداوند براي خودش ثابت دانسته، بگونه‌اي كه شايسته‌ي مقام او تعالي است، ثابت مي‌داند و همچنين معتقد است كه خداوند از مشابهت به مخلوقات و مشابهت مخلوقات با او، پاك و منزه است.

- امام ابوحنيفه معتقد است، هركس صفت علّو (بالا بودن) خداوند را انكار كند، كافر است.

- امام ابوحنيفه معتقد است، قرآن كلام خدا است و مخلوق نيست.

اقسام سه‌گانه توحيد كه عبارتند از: توحيد ربوبيت، توحيد الوهيت و توحيد اسماء و صفات، در سخنان و كلام امام ابوحنيفه وجود دارد.

**تبصره:**

برادر مسلمان! از سخنان امام بوضوح فهميده مي‌شود كه او همه‌ي صفات خدوند را بدون تشبيه و تمثيل ثابت مي‌داند و خداوند را بدون تعطيل(نفي) صفات منزه دانسته و صفت علو را نيز براي خداوند ثابت مي‌داند و بر اين باور است كه قرآن عربي، كلام حقيقي خداوند است و سيدنا موسي عليه‌السلام حقيقتاً سخن خداوند را شنيده و خداوند بدون كيفيت به آسمان دنيا فرود مي‌آيد و وجه(چهره) و يد(دست) از صفات خداوند متعال است و تأويل هيچ يك از صفات خداوند، جايز نيست.

در نتيجه: نبايد كسي بگويد، منظور از دست خداوند قدرت او و منظور از غضب او عذاب و منظور از رضاي الهي پاداش اوست؛ زيرا اين گونه تاويل صفات موجب تعطيل صفات مي‌شود كه عقيده‌ي جهميه است.

با وجود اين سخنان واضح و روشن امام ابوحنيفه جاي بسي تعجب است كه ماتريديها عقيده‌ي اين امام بزرگوار ترك مي‌كنند و همگام با جهميها، منكر بالا بودن الله شده و به خلق قرآن و حادث بودن كلام ازلي قائلند و بسياري از صفات خداي متعال را نفي و الفاظ صفات را تحريف مي‌كنند؟!

**مبحث دوم: عقيده‌ي امام ابوحنيفه در اثبات تقدير الهي و درجات آن.**

نصوص قرآن و سنت دلالت براين دارد كه ايمان به تقدير داراي چهار درجه است و ايمان به آن كامل نمي‌شود، مگر با پذيرش هر چهار درجه كه عبارتند از:

1-ايمان به علم پيشي گيرنده‌ي الهي. 2- ايمان به اينكه آن چه بوجود مي‌‌آيد، نوشته شده است. و اين نوشته‌ها از ازل پيش از خلقت آسمانها و زمين، در «لوح محفوظ» بوده است. 3-ايمان به اراده‌ي فراگيري الهي، براي تمام مخلوقات و افعال بندگان و غيره...

4-ايمان به اين كه تمام آن چه وجود دارد، خدا آفريده است.

امام ابوحنيفه سخناني دارد كه به هر يك از اين درجات اشاره كرده است.

1- مردي پيش امام ابوحنيفه آمد و درباره‌ي تقدير بحث مي‌كرد، امام به او گفت: مگر نمي‌داني كسي كه در مورد تقدير انديشه و كاوش مي‌كند، همانند كسي است كه به خورشيد مي‌نگرد، هر چه بيشتر نگاه مي‌كند، بر حيرتش افزوده مي‌شود.[[23]](#footnote-23)1

امام با اين سخن مي‌خواست او را از فرو رفتن در مسائل غيبي و تلاش و جستجو در اين زمينه بر حذر دارد و هدف از اين سخن اثبات درجات تقدير، ذكر شده نيست.

-خداوند متعال در ازل پيش از وجود اشياء از آنها آگاه بوده است.[[24]](#footnote-24)2

-خداوند متعال از معدوم در حالت عدم آگاه است و مي‌داند كه پس از بوجود آوردنش چگونه خواهد بود و از اشياء موجود در حال وجود و از چگونگي پس از نابودي ‌شان آگاه است.[[25]](#footnote-25)3

- مقدرات الهي در لوح محفوظ ثبت است.[[26]](#footnote-26)4

ما اعتراف مي‌كنيم كه خداوند به قلم دستور به نوشتن داد. قلم گفت: پروردگارا چه بنويسم؟ خداوند فرمود: هر چه تا روز قيامت بوجود مي‌آيد بنويس. به دليل اين كه خداوند متعال مي‌فرمايد**:** ﮋ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﮊ القمر: ٥٢ - ٥٣ »**[[27]](#footnote-27)5** (هر چه انجام داده‌اند در نامه‌هاي اعمال نوشته شده و هر كوچك و بزرگ ثبت است).

-در دنيا و آخرت همه چيز به اراده‌ و خواست خداوند است.[[28]](#footnote-28)6

-خداوند همه چيز را از عدم آفريده است.[[29]](#footnote-29)1

-خداوند پيش از آفريدن مخلوقات هم خالق بوده است.[[30]](#footnote-30)2

- ما معتقديم، بنده همراه با اعمال، اقرار و شناختش مخلوق است، لذا وقتي فاعل مخلوق است افعالش بطريق اولي مخلوق است.[[31]](#footnote-31)3

-تمام افعال بندگان اعم از حركت و سكون كسب است، و خالق افعال‌شان خداوند است و همه‌ي آنچه انجام مي‌دهند به خواست، آگاهي، داوري و تقدير الهي است.[[32]](#footnote-32)4

-بندگان تمام افعال‌شان را اعم از حركت و سكون حقيقتاً كسب مي‌كنند و خداوند خالق افعال‌شان است، همه‌ي اينها بخواست، آگاهي و تقدير الهي است. و همه‌ي عبادات به فرمان، محبت، رضايت، آگاهي، داوري و تقدير الهي واجب گرديده است. و تمام گناهان بخواست، آگاهي و قضا و قدر الهي است؛ نه با محبت، رضايت و دستور او.[[33]](#footnote-33)5

- خداوند متعال بندگان را مبرا و پاك از كفر و ايمان آفريده[[34]](#footnote-34)6، سپس آنان را مخاطب قرار داده و امر و نهي كرده است. در نتيجه هر كس كافر شده با اختيار و عمل خودش حق را انكار نموده و خداوند هم او را خوار و ذليل كرده و كافر شده است و هر كس ايمان آورده با عمل، اقرار و تصديق خودش و توفيق و ياري خداوند بوده است.[[35]](#footnote-35)7

-خداوند نسل آدم را از پشتش بصورت ذره خارج ساخت و به آنان عقل داده و از آنها خواسته كه ايمان بياورند و آنان را از كفر ورزيدن باز داشته و آنها به ربوبيت خداوند اعتراف كردند و همين ايمانشان بود، بنابر اين آنها بر همين فطرت متولد مي‌شوند و هر كس كه كفر ورزيد، كفر او بعد از اين مرحله بوده كه فطرتش را تغيير داده و مبدل ساخته است و كسي هم كه ايمان آورده و تصديق نموده بدون ترديد بر فطرت الهي خويش ثابت و استوار مانده است.[[36]](#footnote-36)1

-خداوند همه چيز را مقدر كرده و نسبت به وجود همه چيز حكم كرده است و در دنيا و آخرت هيچ چيز بدون خواست، قضا و قدر الهي صورت نمي‌گيرد و همه چيز را خداوند در لوح محفوظ ثبت كرده است.[[37]](#footnote-37)2

-خداوند كسي را بر كفر يا ايمان مجبور نمي‌كند، ليكن همه را آزاد آفريده و ايمان و كفر عمل بندگان بوده و به اختيار خودشان است. و خداوند از كافر در حال كفر آگاه است، و اگر پس از آن ايمان بياورد دوستش مي‌دارد.[[38]](#footnote-38)3

**مبحث سوم:**

**عقيده‌ي امام ابوحنيفه درباره‌ي ايمان**

قرآن و سنت بر اين دلالت دارد كه كه ايمان: «تصديق به قلب اقرار به زبان و عمل به اعضاء و اندام است؛ و كم و زياد مي‌شود». اين تعريفي از ايمان است كه جمهور سلف به آن معتقد بود‌ه‌اند[[39]](#footnote-39)4.

اما امام ابوحنيفه در اين مسئله با ديگر بزرگان سلف اختلاف دارد و از امام سخناني نقل شده كه با تعريف فوق متفاوت است.

از جمله: 1- امام ابوحنيفه مي‌گويد: ايمان اقرار و تصديق است».[[40]](#footnote-40)5

2-و مي‌گويد: ايمان اقرار بزبان و تصديق به قلب است و اقرار به تنهايي ايمان محسوب نمي‌شود.[[41]](#footnote-41)6 اين تعريف را طحاوي از امام ابوحنيفه و يارانش نقل كرده است.[[42]](#footnote-42)7

- امام مي‌گويد: ايمان كم و زياد نمي‌شود.[[43]](#footnote-43)3

اين كه امام مي‌گويد: ايمان تصديق به قلب و اقرار بزبان است، زياد و كم نمي‌شود. و عمل از حقيقت ايمان خارج است؛ با عقيده‌ي ديگر بزرگان و پيشوايان سلف امت اسلامي مانند: امام مالك، شافعي، احمد، اسحاق، بخاري و كسان ديگر مخالف است، در حقيقت حق با اين بزرگان است.

با اين كه نظريه‌ي امام درست نيست، باز هم مأجور است و ابن عبدالبر و ابي العز حنفي مطالبي ذكر كرده‌اند كه بر رجوع امام از اين نظريه دلالت دارد.[[44]](#footnote-44)4 «والله اعلم»

«خلاصه»

1- امام ابوحنيفه بر اين باور است كه ايمان تنها اقرار و تصديق است و كم و زياد نمي‌شود.

2- جمهور سلف در اين مسئله با امام ابوحنيفه اختلاف دارند.

**«مبحث چهارم»**

**«عقيده‌ي امام ابوحنيفه درباره‌ي صحابه»**

از آنجايي كه بدعتگذاران و هواپرستان همه، يا برخي از ياران پيامبر را مورد طعن و ايراد قرار مي‌دهند، علماء و دانشمندان مسلمان لازم دانستند كه درباره‌ي ياران پيامبر مطالبي را بيان كنند؛ امام ابوحنيفه هم كه از بزرگان علم و دانش است، در اين رابطه اظهار نظر كرده كه به شرح زير است:

1- از هيچ يك از ياران پيامبر جز به نيكي ياد نمي‌كنيم.[[45]](#footnote-45)5

2- نسبت به هيچ يك از اصحاب پيامبر اظهار تنفر و بيزاري نمي‌كنيم و اين‌گونه نيستيم كه با يكي دوستي و با ديگري دشمني كنيم.[[46]](#footnote-46)6

يك لحظه همراهي يكي از اصحاب با پيامبر، بهتر از عمل تمام عْمِر هر يك از ما ـ هر چند طولاني باشدـ است.[[47]](#footnote-47)1

ما معتقديم كه افضل‌ترين فرد اين امت پس از پيامبر، ابوبكر صديق است، عمر، عثمان و علي ـرضوان الله عليهم اجمعين‌ـ به ترتيب در مراتب بعدي قرار دارند.[[48]](#footnote-48)2

افضل‌ترين مردم پس از رسول الله، ابوبكر، عمر، عثمان و علي هستند و نسبت به تمام اصحاب پيامبر چيزي جز خير نمي‌گوييم.[[49]](#footnote-49)3

**«چكيده‌ي بحث»**

امام ابوحنيفه معتقد به وجوب، دوست داشتن تمام اصحاب پيامبر است.

امام، خلفاي راشدين را از ديگر اصحاب پيامبر برتر و افضليت و برتريشان را نسبت به يكديگر بر حسب ترتيب خلافتشان مي‌داند.

امام معتقد است از اصحاب پيامبر نبايد جز به خير ياد كنيم و واجب است از طعنه زدن و ايراد گرفتن نسبت به ياران پيامبر خودداري نمائيم.

**«مبحث پنجم»**

**«نهي امام از هواپرستي جدال و بدعتگذاري در دين»**

امام ابوحنيفه از هم‌نشيني اهل كلام[[50]](#footnote-50)2 و هواپرستان و شنيدن سخنانشان ممانعت نموده و از فراگيري علم كلام بدليل ضررهايي كه دارد، نهي كرده است. و در مذمت اهل كلام و طرفداران آن ممانعتهاي زيادي از امام نقل شده، در اينجا سخنان امام را مي‌آوريم تا خوانندگان با ديدگاه امام در اين باره آشنا شوند چنان که میگوید:

هواپرستان در بصره بسيارند، بيست سال و اندي با آنها نشست و برخواست كردم، بسي اوقات يك سال پياپي، بيش و كم با آنها بودم؛ در آن وقت گمان مي‌كردم، كه علم كلام از مهمترين علوم است.

در علم كلام تا جايي مطالعه كردم و به درجه‌اي رسيدم كه مرا در اين علم با انگشتان دست به يكديگر نشان مي‌دادند و من نزديك حلقه درس حماد بن ابي سليمان مي‌نشستم. تا اينكه زني پيش من آمد و پرسيد: مردي زن كنيزي دارد و مي‌خواهد او را به شيوه‌ي سنت طلاق دهد، او را چند طلاق دهد؟ ندانستم چه بگويم، گفتم برو از حماد سؤال كن و بيا به من بگو؛ از حماد سؤال كرد و پاسخ داد: او را هنگامي كه از حيض پاك شده باشد و در آن هنگام با او همبستر نشده باشد، يك طلاق بدهد و سپس بگذارد تا دو حيض بگذرد، وقتي آن زن غسل كرد، ازدواج برايش جايز مي‌باشد.

زن برگشت و پاسخ را به من گفت: با خودم گفتم: به علم كلام نياز ندارم و كفشهايم را پوشيدم و به مجلس درس حماد رفتم.

خداوند عمر بن عبيد را لعنت كند كه راه علم كلام را براي مردم ـ‌كه سودي به حالشان ندارد‌ـ باز كرده است.[[51]](#footnote-51)4

مردي پرسيد: درباره‌ي آنچه مردم در مباحث كلامي اعراض و اجسام از خود ساخته‌اند، چه مي‌گويي؟ امام گفت: اين‌ها گفتارهاي فلسفي است. برتوست كه از احاديث و شيوه‌ي سلف پيروي و از هر نو پيدايي (در دين) كه بدعت است، دوري كني.[[52]](#footnote-52)1

4- حماد فرزند امام ابوحنيفه مي‌گويد: روزي پدرم نزد من آمد، در حالي كه گروهي از طرفداران علم كلام با من بودند و در مورد مسائل كلامي بحث مي‌كرديم؛ سر و صداي ما بلند شده بود، همين كه صداي پاي پدرم را در منزل شنيدم، بيرون شدم، به من گفت: حماد چه كساني نزد تو هستند؟

گفتم: فلاني، فلاني و فلاني، كساني را كه نزد من بودند را نام بردم. پرسيد: در چه موضوعي بحث مي‌كنيد؟ گفتم: در فلان و فلان موضوع؛ به من گفت: اي حماد! علم كلام را رها كن؛ حماد گويد: بياد ندارم كه پدرم اختلاط فكري داشته باشد؛ روزي به چيزي دستور دهد و روز ديگر از آن منع كند.

گفتم: پدر: مگر خود شما به من دستور ندادي، علم كلام را فرا گيرم. گفت: آري فرزندم، امّا امروز تو را از آن منع مي‌كنم؛ پرسيدم: چرا؟

گفت: فرزندم اينهايي كه اختلافاتشان را در مسائل علم كلام مشاهده مي‌كني، قبلاً يك نظريه در دين داشتند تا اينكه شيطان با وسوسه در ميانشان دشمني و اختلاف انداخت لذا با يكديگر مخالف شدند.[[53]](#footnote-53)1

5- امام ابوحنيفه به ابويوسف مي‌فرمايد: هرگز با عموم مردم در مسائل اصول دين، از علم كلام بحث نكن، چرا كه آنان مردمي هستند كه از تو تقليد مي‌كنند و در نتيجه سرگرم چنين مسائلي مي‌شوند.[[54]](#footnote-54)2

اينها بخشي از سخنان و عقيده‌ي امام ابوحنيفه درباره‌ي اصول دين و موضع‌گيري او در برابر علم كلام و متكلمان است.

**«چكيده بحث»**

1- امام ابوحنيفه از فراگيري علم كلام و جدل و جر و بحثها در اصول دين ممانعت مي‌كرد.

2- از آنجاييكه طرفداران علم كلام دروازه‌هاي شرارت را باز كرده و منحرف شدند، امام با آنها به شدت مقابله مي‌كرد و به همين سبب عمرو بن عبيد را لعنت كرد.

**مبحث ششم**

**ممانعت امام ابوحنيفه از شرك و اسبابي كه منجر به شرك مي‌شود.**

اسلام بر حمايت از توحيد خالص براي خداوند و بستن روزنه‌‌هاي شرك به او تعالي و نابودي آن بسيار تاكيد كرده است.

بدون شك غلو و زياد روي در حق صالحان و نيكو كاران، اولين و قديميترين سبب و علت شرك بوده است و شرك در ميان قوم نوح از راه غلو و زياده روي در حق نيكان و صالحان آغاز شد؛ اين حقيقت از ابن عباس و كسان ديگر با روايات صحيح ثابت است. لذا در اسلام بر بستن اين دروازه‌ها تاكيد فروان شده است و علماي اهل‌سنت در انكار غلو و زياده روي در حق مردگان و حمايت از توحيد بشدت سخت‌گير و حساس بوده‌اند. و امام ابوحنيفه از علمايي است كه در اين خصوص سختگير بوده‌اند، در اين بحث با مطالعه‌ي سخنان او و پيروانش به واقعيت بيشتر پي خواهيم برد. «انشاء الله»

**اسباب و وسائلي كه منجر به شرك مي‌شود**

امام ابوحنيفه و پيروانش از اسبابي كه منجر به شرك مي‌شود نهي كرده‌اند و برخي از اسبابي كه منجر به شرك مي‌شود عبارتند از:

گچ كاري[[55]](#footnote-55)1 و ساختن بنا (گنبد، ضريح و ساختمانهايي كه روي قبرها مي‌سازند) و بلند كردن قبر از زمين[[56]](#footnote-56)2 و نوشتن بر آن[[57]](#footnote-57)3 ومسجد نمودن قبور،[[58]](#footnote-58)4 و چراغ و... بر قبرها روشن نمودن[[59]](#footnote-59)5 و آن را محل اجتماع قرار دادن[[60]](#footnote-60)6 و بقصد زيارت آن اسباب سفر بستن[[61]](#footnote-61)1 و بصورت خاص و به نيت كسب ثواب به زيارت قبور رفتن و... نهي كرده است.

چكيده‌ي بحث

سخنان زيادي از امام ابوحنيفه و پيروانش در خصوص ممانعت از تمام آنچه منجر به شرك و بزرگداشت قبرها و اموات غلو و زياده روي در آنها مي‌شود نقل شده است كه مي‌توان در كتابهاي احناف مطالعه نمود.

بخش دوم: نمونه‌هايي از شركي كه امام ابوحنيفه و پيروانش نسبت به آن هشدار داده‌اند.

از مسائلي كه بسي اوقات موجب تعجب و شگفتي مي‌شود اين است كه وقتي مي‌گوييم عربها مشرك توحيد ربوبيت را قبول داشتند و شركشان در الوهيت و عبادت غير خدا بوده است، يعني: منكر توحيد الوهيت بودند و غير الله را عبادت مي‌كردند؛ عده‌اي با اظهار تعجب اين واقعيت را انكار مي‌كنند.

و باز از مسائل ديگري كه شگفت انگيزتر از اين است، وجود بسياري از مظاهر شرك در ربوبيت در ميان مسلمانان است. اما شگفتي و تعجب خواننده بعد از ذكر تفصلي و توضيح برخي از مظاهر شركي، بر طرف خواهد شد.

محمد علاء‌الدين حصكفي[[62]](#footnote-62)2 در خصوص كسي براي غير خدا نذر مي‌كند،مي‌گويد: بايد دانست آنچه بيشتر عوام‌الناس در مورد مردگان انجام مي‌دهند و پولهايشان را صرف نذر روشن كردن شمع و ...در كنار قبر و ضريح و گنبد اولياء و بزرگان مي‌كنند تا كسب ثواب نموده و به خدا نزديك شوند به اجماع باطل و حرام است. [[63]](#footnote-63)1 و ابن عابدين شارح اين متن مي‌گويد:

اين كه مي‌گويند: به تقرب و نزديكي به آنان و گرفتن پاداش فلان قدر غذا، شمع و روغن زيتون نذر فلان پير و... مي‌كنم و مي‌گويند: اي فلان پير و...! اي آقاي من! اگر گمشده‌ام را به من برگرداني يا بيمارم را شفا دهي يا نيازم را بر آورده كني؛ اين قدر و آن قدر پول، طلاء، نقره و و و...‌نذر تو مي‌كنم اين اعمال به دلايلي باطل و حرام است. ازجمله:

اين فرد براي مخلوق نذر كرده و چنين نذري جايز نيست؛ زيرا نذر عبادت است و عبادتِ مخلوق جايز نيست. وديگر اينكه آن چه نذر كرده براي مرده بوده و مرده قدرت و اختياري از خود ندارد.

آلوسي در توصيف استغاثه كنندگان از غير الله و وابستگي شديدشان به مردگان كه انواع عبادتهايي مانند: نذر، دعا و... را براي غير خدا انجام مي‌دهند، در تفسير آيه‌ي: ﮋ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﮊ الحج: ٧٣ (آناني كه غير از الله را مي‌خوانند(و صدا مي‌زنند، آن اشياء و افراد) هرگز نمي‌توانند مگسي بيافرينند...).

مي‌گويد: اين آيه اشاره‌ايست به مذمت و نكوهش غلو كنندگان در محبت اولياء خدا كه از آنان در هنگام گرفتاري ياري مي‌خواهند و از خداوند غافلند و براي آنها نذرها مي‌كنند!! و عاقلانشان مي‌گويند: اينها واسطه‌هايي بين ما و خداوند هستند و ما براي خدا نذر مي‌كنيم و ثواب آن را به ولي مي‌بخشيم!! روشن است كه آنان در دعاها و خواسته‌هايشان، در جمله‌ي اول كه مي‌گويند: شبيه‌ترين مردم به بت پرستاني هستند كه مي‌گفتند**:** ﮋ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮊ **الزمر: ٣** (آنان را معبودان -غير ازخدا- را عبادت نمي‌كنيم مگر براي اينكه ما را به خدا نزديك كنند).

و در سخن دوم‌شان اگر درخواست شفاي بيماران و پيدا كردن گمشده گان و يا امثال اينها را نكنند، ايرادي نيست.[[64]](#footnote-64)2

محمد بن يحيي بن محمد كاندهلوي حنفي[[65]](#footnote-65)3 مي‌گويد: قبرها را مسجد(محل نماز خواندن) قرار دادن بدليل تشبيه به يهوديان كه قبرهاي پيامبران و بزرگان‌شان را مسجد قرار مي‌دادند و بدليل بزرگداشت اموات و شباهت به بت پرستان، جايز نيست و روشن كردن چراغ روي قبرها اسراف در مال است و از آن نهي شده؛ و خداوند متعال مي‌فرمايد: ﮋ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﮊ الإسراء: **٢٧**  (قطعاً اسراف كنندگان برادران شياطين‌اند، و شيطان نافرمان پروردگارش است).

در روشن كردن چراغ شبيه يهوديانند چون آنها بر قبور بزرگانشان چراغ روشن مي‌كردند و سرگرم شدن به تعظيم قبور از امور بيهوده است.[[66]](#footnote-66)3

آلوسي حنفي مي‌گويد: كساني را ديدم كه در بلند كردن و ساختن قبور صالحان با سنگ و آجر و... و آويزان كردن چراغ بر آنها و نماز خواندن به طرف قبور، لمس كردن و بوسه زدن قبرها و جمع شدن در كنار قبور در اوقاتي مخصوص را همانند جاهلان مباح مي‌دانند. بدون شك همه‌ي اعمال مذكور دشمني با خدا و رسول و پديد آوردن دين جديدي است كه خداوند بدان اجازه نداده، و براي شناخت گمراهي اين افراد همين بس كه اصحاب رسول الله چگونه قبر پيامبر را كه افضلترين قبرهاست؛ زيارت مي‌‌كردند.

لذا هر كس دنبال حقيقت است‌ مي‌تواند، روش و عمل صحابه را در نحوه‌ي زيارت صحيح الگو قرار دهد.

شاه ولي الله دهلوي مي‌گويد:

اگر مي‌خواهيد از صحت آن چه در مورد عقايد مشركان و اعمالشان گفته شده آگاه شويد. به خرافه پرستان اين زمانه، بويژه پارسايان(صوفيان) و كساني كه در گوشه و كنار «دار الاسلام» ساكنند، بنگريد. و عقيده‌يشان را در باره‌ي ولي و اولياء را مورد بررسي قرار دهيد، با اين كه آنها ولايت اولياء پيشين را قبول دارند، معتقدند كه وجود اولياء در اين زمانه از محالات است و همواره به آستانه‌ها و قبور مي‌روند و انواع شركها، بدعتها و خرافات را انجام مي‌دهند و تحريف دين و شباهت به كفار در آنها چنان در ميانشان رواج دارد كه تمام قلب و دلشان را فرا گرفته است؛ تا جايي كه عمل‌شان بطور كامل مصداق حديث پيامبر است كه ‌مي‌فرمايد: «لتتبعن سنن من كان قبلكم..‌.»: (قطعاً از راه روش ملتهاي پيشين پيروي خواهيد نمود). و اين بلايي از بلاهاست نه آزمايشي از آزمايشات الهي كه گروهي از مسلمانان كه فقط نامشان مسلمان است؛ بدان مبتلاء شده‌اند. خداوند ما را از اين اعمال و عقايد نجات دارد.

خلاصه مطلب اينكه: رحمت خداي متعال اقتضا كرد كه سردار پيامبران محمد بن عبدالله را در جزيره العرب مبعوث كند و به او دستور دهد كه دين حنيف را استوار و پابرجا كند و به شيوه‌ي قرآني با آنان مجادله و بحث كند، تا با استدلال به مسلمات به جاي مانده ‌دين ابراهيمي با آنان بحث و آنان را با دليل مغلوب و وادار به پذيرش نمايد.[[67]](#footnote-67)1

و در «البدور البازغه» مي‌گويد: راست گفت رسول الله آنجا كه مي‌گويد**: «لتتبعن سنن من كان قبلكم شبراً بشير و ذارعاً بذراع حتي لو دخلوا حجر ضب اتبعتموهم قالوا يا رسول الله: اليهود و النصاري؟ قال فمن».[[68]](#footnote-68)2**

قطعاً از راه و روش ملتهاي پيشين‌تان وجب به وجب و ذراع به ذراع پيروي خواهيد نمود، تا جايي كه اگر به سوراخ سوسماري بروند از آنان پيروي مي‌كنيد: اي رسول خدا آيا منظور شما يهود و نصاري است؟

فرمود: پس كيست؟!

مگر نه اين است كه مشركان مكه معترف بودند كه سلسله‌ي اين هستي به خداوند متعال منتهي مي‌شود. و خداوند متعال در مورد آنها مي‌فرمايد: ﮋ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﮊ لقمان: ٢٥ (اگر از آنان مشركان- سوال كني كه آسمانها و زمين را چه كسي آفريده، قطعاً خواهند گفت الله).

ا ما اين اعتقاد آنان را از شرك به خدا باز نداشت.

چه بسا كه اخبار و روايات همواره در گوش انسان اين هشدار را زمزمه مي‌كند كه نزديكيهاي قيامت علم از ميان برداشته مي‌شود، تا جايي كه دو نفر با هم در مورد ﮋ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﮊ الفاتحة: **٥**  جر و بحث مي‌كنند يكي مي‌گويد: **«اياك ستين»:** (فقط شصت...‌) و ديگري مي‌گويد: **«اياك سبعين**»: (فقط هفتاد...‌). و آن دو اين مسئله ‌را براي داوري به نزد داناتر از خودشان مي‌برند، او مي‌گويد: **«اياك تسعين**»: (فقط نود خدا) و به ذاتي كه جانم در دست اوست سوگند كه مانند اين در آيات ديگر نيز اتفاق خواهد افتاد و در آن زمان همه مبتلاء به شرك مي‌شوند. خداوند متعال مي‌فرمايد: ﮋ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﮊ يوسف: ١٠٦[[69]](#footnote-69)1 (بيشتر ايشان به خداوند ايمان نمي‌آورند مگر اين كه مشركند).

خداوند متعال مشركان مكه را به علت اين كه مردي سخاوتمندي را كه براي پذيرايي حاجيان سويق( غذاي مخصوصي است كه با آرد، روغن و خرما درست مي‌شود) آماده مي‌كرد. در مقام الوهيت قرار داده بودند و در هنگام گرفتاريها از او ياري مي‌خواستند، كافر خوانده است.

ترمذي از عدي بن حاتم روايت كرده كه گفت شنيدم پيامبر آيه‌ي: ﮋ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﮊ التوبة: ٣١ (يهود نصارا علاو از خدا علماي ديني و پارسايان خود را هم به خدايي گرفتند). را تلاوت مي‌كند و مي‌گويد: «آنها علما و پارسايان خود را عبادت نمي‌كردند ولي وقتي چيزي را برايشان حرام مي‌كردند، مردم هم آن را حلال مي‌دانستند و هر گاه چيزي را حرام مي‌كردند، آن را حرام مي‌دانستند».[[70]](#footnote-70)2

در اين روايت رسول الله به ما آموزش مي‌دهد كه شرك تنها در عبادت به مفهوم خاص محدود نيست، بلكه بصورت مذكور نيز افراد به شرك مبتلاء مي‌شوند. و چه بسا كه فردي لجوج بگويد: چگونه چنين چيزي ممكن است؟! بسياري اين كارها را مي‌كنند و به ما گفته‌اند: اين كارها-استمداد از غير الله و‌‌- هيچ ايرادي ندارد، در پاسخ بايد گفت: تحريف-آن طور كه از مفهوم عام آن فهميده مي‌شود- تنها عوض كردن كلمه‌اي بجاي كلمه‌اي ديگر نيست. بلكه مسئله‌ي تحريف خطرناكتر و مهمتر از اينهاست و بيشترين نوع تحريف موجود به اين صورت است كه معناي ظاهري لفظ را طبق خواستهاي شخصي و به پيروي از هواها و هوسها تغيير مي‌دهند. پيامبر خدا فرموده: بزودي كساني پيدا خواهند شد كه بر شراب نام ديگري مي‌نهند و براي زنا نام ديگري را و سپس مي‌گويند: اينها را خداوند در كتابش حرام نكرده، اين كار را بكنيد كه ايرادي ندارد، آيا مشاهده نمي‌كنيد كساني را كه مي‌گويند: مست‌كننده‌اي كه از عسل، خرما ومانند آن گرفته شده است، خمر نيست و آن را حلال مي‌دانند. رسول خدا در موردشان فرموده است: كساني هستند كه مي‌گويند، هرگاه مرد با كنيز فرزندش همبستر شود، برايش جايز و حلال است.

چنين افرادي نگونسار و بدبخت شده و فريب رؤياها و آ‌رزوهايشان را خورده‌اند، بزودي خواهند دانست كه درغگوي بد طينت كيست؟ آيا نمي‌بينيد كساني را كه به نظريات خويش غره شده و در دل خويش آنچه را كه حلال ساخته‌اند به عنوان حلال پذيرفته‌اند تا جايي كه نزديك است كه در صدر كساني كه آيات الهي را برايشان تلاوت مي‌كنند، قرار گيرند. آيا نمي‌بينيد آن هنگام كه ديگران به آن‌ها مي‌گويند: ما را از بند سخنان مردم رها سازيد، چرا كه سخنان برخي درست و برخي نادرست است و بر شماست كه از قرآن و پيامبر پيروي كنيد، در پاسخ مي‌گويند**:** ﮋ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﮊ الزخرف: **٢٣** (ما پدران‌مان را بر ديني يافتيم و به آنان اقتدا مي‌كنيم).

آنان در اين باورشان اشتباه كرده‌اند، و ممكن است در صورت توانايي، داعيان به قرآن و سنت را بكشند، بايد دانست كه اين‌ها مشركان حقيقي‌اند.

و هنگامي كه شنيديم در افسانه‌ها آمده، مردي موصوف به بزرگواري و فضيلت؛ گفته‌است: اگر در روز قيامت خداوند بر شكلي غير از فلان شكل ظاهر شود كه من(حقيقتاً) او را نديده‌ام[[71]](#footnote-71)1، متجلي شود، از اينكه مقام خداوند متعال را از مقام فلان شخص پايين آورده بود، از شدت خشم موي بر بدنم راست شد كه اگر اين روايت درست باشد، هيچ عذري در پيشگاه خداوند متعال ندارد.[[72]](#footnote-72)2

شاه اسماعيل دهلوي در كتاب «تقويت الايمان» كه ابوالحسن ندوي آن را به عربي ترجمه كرده و «رساله التوحيد» ناميده، تحت عنوان: «اهميت و بزرگي فتنه‌ي شرك و بي خبري مردم»

مي‌گويد:بايد دانست كه در اين زمانه شرك در ميان مردم بسيار است و توحيد حقيقي و خالص غريب شده است، ولي بيشتر مردم معناي شرك را نمي‌دانند و ادعاي ايمان دارند در حالي كه در شرك غوطه‌ور و به آن آلوده‌اند؛ بنابراين پيش از هر چيز اين مسئله مهم است كه مردم معناي توحيد و شرك را بفهمند و حكم آن را در قرآن و حديث بشناسند.

**مظاهر شرك و صورتهاي گوناگون آن:**

يكي از مسائلي كه امروزه بسيار به چشم مي‌خورد اين است كه بسياري از مردم در گرفتاريها و مشكلات از بزرگان، پيامبران، أئمه[[73]](#footnote-73)3، شهداء، ملائكه و جن‌ها كمك مي‌گيرند و آنها را با نامهايشان صدا مي‌زنند و بر آورده شدن حاجات و آرزوهاي خويش را از آنها مي‌طلبند.

ابوالحسن ندوي مي‌گويد: و برايشان نذرها و قربانيها تقديم مي‌كنند تا حاجتها و نيازهايشان بر آورده شود و بخاطر دفع بلا، فرزندانشان را به آنها منسوب مي‌كنند و بسي اوقات به همين هدف بعضي از آنها را عبدالنبي و...‌ نام مي‌نهند و بعضي ديگر نامهايي همانند: علي بخش، حسين بخش، پير بخش، مدار[[74]](#footnote-74)2 بخش و سالار[[75]](#footnote-75)3 بخش و... براي فرزندانشان انتخاب مي‌كنند.

شكي نيست كه محبت و احترام انبياء و اولياء و بزرگداشت آنها ايرادي ندارد ولي هرگاه آنها را با خداوند برابر بدانيم و بر اين باشيم كه آنها با خداوند در يك مقامند، بدون شك مرتكب شرك شده‌ايم و ما چنين اعتقادي نداريم بلكه بر عكس معتقديم آنها مخلوقات و بندگان خدايند. و هرگز نمي‌پذيريم كه به سبب آنچه خداوند به آنها به طور خاص عطا كرده، در عالم داراي قدرت و تصرف هستند. چون حقيقت اين است كه آنها بدون اذن و رضاي خداوند از هيچ چيز برخوردار نيستند؛ اما كساني كه از آنها كمك مي‌گيرند و در مشكلات آنها را بفرياد مي‌خوانند و ادعا مي‌كنند كه خدا را صدا مي‌زنند و از خداوند كمك مي‌گيرند و مي‌گويند اين بدان دليل است كه آنها در نزد خداوند مقام و مرتبه‌اي دارند كه ديگران از آن بي بهره‌اند، و حقيقت اين است كه آنها در عالم از قدرتي برخوردار نيستند و اين كه طرفداران‌شان، عقيده‌ دارند آنها مي‌توانند هر كاري كه بخواهند بكنند و حكمشان در ميان خلق خدا جاري است و مي‌توانند احكام را باطل و يا تأييد كنند؛ عقيده‌ي باطلي است. و مريدانشان اعتقاد دارند آنها واسطه‌هايشان در نزد خداست و هر كس از آنها بهرمند گردد و در نزد آنها مرتبه‌اي كسب كند، در واقع در نزد خدا كسب كرده‌ است و بر اين باورند كه هرچه معرفتشان نسبت به ‌آنها بيشتر شود به همان اندازه معرفتش نسبت به خدا افزايش مي‌يابد.

و ديگر باورها و تأويلات باطلي كه خداوند هيچ دليلي در مورد آنها نازل نكرده است. و راز اين انحراف در اين است كه مردم قرآن و سنت پيامبر را رها كردند و به عقلهاي قاصرشان اجازه دادند در مسائلي كه مجالي برايشان نيست دخالت كنند و به افسانه‌ها و رواياتي كه سند و متن معتبري ندارند، چنگ زنند و راه و رسم خرافي و عادات جاهلي را حجت قرار دادند. اگر آنها به قرآن اعتماد و عمل مي‌كردند قطعاً حقيقت برايشان روشن مي‌شد و متوجه مي‌شدند كه سخنان و باورهايشان چيزي جز همان تاويلات و دلايلي است كه كفار در عصر پيامبر به آن متوسل مي‌شدند و استدلالها همان استدلالهاست اما خداوند متعال آن تاويلات و استدلالها را از آنها نپذيرفت، بلكه در سوره‌ي يونس آنها را تكذيب كرده و مي‌فرمايد: ﮋ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﮊ يونس: ١٨(و غير از الله آن چه را كه به آنها ضرر نمي‌رساند، عبادت مي‌كنند و مي‌گويند: اينها واسطه‌ها و ميانجيهاي ما در نزد خدايند، بگو آيا به خدا از چيزي خبر مي‌دهيد كه از وجود آن در آسمانها و زمين بي خبر است، او پاك است و از آن چه شريك او مي‌گردانيد، برتر و بلندمرتبه‌تر است).

از اين آيه بوضوح مي‌فهميم كه در آسمانها زمين كسي نيست كه براي احدي شفاعت كند و شفاعتش براي كسي سودمند افتد و شفاعت پيامبران هم به اجازه‌ي پروردگار است. خدوند متعال مي‌فرمايد**:** ﮋ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮊ الأنبياء: ٢٨ (براي كسي شفاعت نمي‌كنند مگر با رضايت(پروردگار) و آنان از ترس و بيم پروردگار در هراسند).

حقيقت اين است كه ما هر چه آنها را بفرياد بخوانيم و يا از آنها كمك بگيريم و فرياد رسي كنيم در تحقق امري و روي دادن واقعه‌يي هيچ تاثيري ندارند؛ مگر آنچه خدا بخواهد.

**حقيقت شرك و گمراهي عصر جاهليت**

با توجه به آن چه گفته شد، روشن است كه كافران در عصر جاهليت(زمان بعثت پيامبر) خدايانشان را با خداوند متعال برابر نمي‌دانستند و عقيده‌يشان اين نبوده كه مقام معبودانشان با مقام خداوند متعال برابر است و اقرار مي‌كردند كه آنها را خداوند آفريده و مخلوق خداوند هستند و هرگز چنين باوري نداشتند كه قدرت و توانايي معبودانشان با قدرت خداوند برابرند، يا با خداوند در يك سطح هستند، بلكه كفر و سركشي آنان اين بود كه در گرفتاريها و سختيها معبودانشان را صدا مي‌زدند و از آنها كمك مي‌خواستند و بنام شان نذرها و قربانيها مي‌نمودند و آنها را وكيل و واسطه قرار مي‌دادند؛ بنابراين هر كس رفتاري همچون كفار با معبودي غير از الله داشته باشد، حتي اگر معترف باشد نذر و قرباني كه براي قبر، فرد و يا هر چيز ديگر مي‌كند آنها مخلوق خدايند؛ چنين افرادي در كفر و شرك با ابوجهل برابرند و در رديف ديگر مشركان قرار دارند؛ چه بپذيرند چه نپذيرند.

**صورتها و اشكال مختلف شرك و اعمال شركي**

بايد دانست شرك تنها اين نيست كه انسان كسي را بدون تفاوت با الله شريك و برابر بداند، بلكه حقيقت شرك اين است كه انسان اعمال و كارهايي را كه خداوند متعال مخصوص ذات خود و شعار بندگي قرار داده براي كسي ديگر از انسانها انجام دهد، مانند سجده، ذبح، نذر و قرباني براي غير خدا و در هنگام گرفتاريها از غير الله كمك خواستن و هر جا حاضر و ناظر دانستن غير الله و اعتقاد داشتن به قدرت و تصرف در جهان براي غير الله؛ تمام موارد مذكور شركند و هر كس چنين اعتقادي داشته باشد مشرك است، هر چند اعتقاد داشته باشند كه مقام آن انسان، قبر و غير كه اعمال فوق را برايش انجام مي‌دهند از الله پايين‌تر است، و خداوند خالق آنهاست آنها بنده و مخلوق‌اند. و در اين مورد هيچ فرقي بين اولياء، پيامبران، جنها، شياطين، ديوها و پريها نيست، هر كس چنين اعمالي داشته باشد مشرك است، به همين دليل خداوند يهود و نصارا را كه در محبت عالمان و پارسايان خويش زياده روي مي‌كردند در رديف مشركاني قرار داده كه در خصوص معبودانشان غلو و زياده روي مي‌كردند و آن منحرفان(غلو كنندگان) را همانند غلو كنندگان مشرك مورد خشم و غضب قرار داده است.

خداوند متعال در سوره‌ي توبه آيه‌ي /31 مي‌فرمايد: ﮋ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﮊ التوبة: ٣١ (يهوديان و مسيحيان علاوه از خدا علماي ديني و پارسيان خويش و همچنين عيسي ابن مريم را به خدايي پذيرفتند، حال آنكه به آن‌ها جز اين دستور داده نشده بود كه تنها معبود يگانه را عبادت كنند، معبودي به حق جز او نيست و از آن‌چه با او شريك قرار مي‌دهند، پاك و منزه است.

در اين آيه خداوند متعال يادآور شده است كه همه‌ي مخلوقات، اعم از علماء زاهدان، حاكمان و يا پادشاهان در اين‌كه بندگان خاضع در برابر پروردگار، و عاجز و ناتوان‌اند، برابرند. هيچ يك از آنها مرگ، زندگي برانگيختن پس از مرگ را در اختيار ندارد و آنگاه كه خداوند آنان را پس از مرگ برانگيزد و احضار كند، چيزي ندارند جز اينكه فروتن، تسليم، فرمانبردار و منقاد در برابر خداي متعال بايستند.

خداوند متعال در سوره‌ي مريم مي‌فرمايد**:** ﮋ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﮊ مريم: ٩٣ - ٩٥ (هيچ كدام از آنان كه در آسمان‌ها و زمين‌اند، جز به بندگي و خضوع ـ به پيشگاه الله ـ رحمان نمي‌آيند. به راستي ـ خداوند ـ همه‌ي آنها را حساب كرده و بر شمرده است، و هر يك از آنان تنها در نزد او حاضر خواهند شد).

بنابراين روشن شد كه تنها متصرف و صاحب اختيار خداست، خداوند كسي ديگر را مالك و متصرف نگردانيده و به كسي چنين تواني نداده است و هر كس به تنهايي به حضور پروردگارشان حاضر مي‌شود و كسي نمي‌تواند جلوي احضارشان را بگيرد و يا مانع حضور ديگري شود، و آيات بسياري اين حقيقت را تأييد مي‌كند.

هر كس دو يا سه آيه از آياتي كه ذكر كرديم و ديگر آياتي را كه مجال ذكرشان نيست مورد تأمل و انديشه قرار دهد، فرق توحيد و شرك را بخوبي مي‌شناسد و حقيقت اين دو برايش روشن مي‌شود.

در اين جا شايسته است، اعمال و رفتاري را كه خداوند مخصوص ذات بلند مرتبه‌اش قرار داده و اجازه نداده كسي ديگر از آن‌ها بهره‌اي داشته باشد، ذكر كنيم، اين اعمال بسيار زيادند، و از آنجايي كه ذكر همه‌ي آنها زياداست و موجب طولاني شدن بحث مي‌شود. ناگزير به ذكر بعضي از آنها بسنده مي‌كنيم. و فقط آن دسته از اين اعمال را ذكر مي‌كنيم كه خواننده‌ي با هوش بتواند ديگر اعمال از اين نوع را به آن قياس كند و حق را از باطل و هدايت را از گمراهي باز شناسد.

**علم احاطه كننده و فراگير از ويژگيهاي خداوند متعال است.**

در مقدمه‌ي اين مسائل بايد بدانيم كه اين فقط از شأن و مقام خداوند متعال است كه هر جا حاضر باشد و ريز و درشت امور را بداند و از دور و نزديك، پوشيده و ظاهر آگاه باشد. و هيچ پنهاني براي او پوشيده نيست و او آن‌ها را مي‌داند و در علم خداوند بين نور و ظلمت، آسمان‌ها و زمين، و بين قله‌ي كوه‌ها و اعماق درياها، تفاوتي وجود ندارد.

اين علم محيط و فراگير خداوند در هر زمان و مكان، علمي است كه به اندازه‌ي ذره‌اي از او پوشيده نيست و اين صفت خاص خداوند است، بدون اين‌كه كسي در اين صفت شريك او باشد.

هر كسي شيفته‌ي نام احدي از مخلوقات شود و او را ايستاده و نشسته، از دور و نزديك و در هنگام گرفتاري‌ها صدا بزند، با زاري و فرياد از او براي نجات از دشمنان ياري بطلبد و با نام او مهر تأييد بر هر چيزي بزند و از او بترسد و فكرش را بر او متمركز و سعي و همت خويش را به سمت او مصروف سازد و چنان تصور كند كه گويا صورتش را مي‌بيند و معتقد باشد كه هرگاه نام او را بر زبان جاري سازد و يا در دل او را به ياد آورد و يا صورت و قبرش را در ذهن ترسيم كند، آن شخص از اين موضوع آگاه و مطلع مي‌شود و هيچ كارش از او پوشيده نيست و او از تمام حالات او از قبيل بيماري و سلامتي، سختي و آساني، مرگ و زندگي، غم و شادي خبر دارد و هر چه بگويد و هر اندوهي كه به او برسد و هر انديشه‌اي كه به ذهنش خطور كند، همه‌اش را مي‌داند و از همه آگاه است؛ چنين فردي مشرك است و همه‌ي موارد مذكور در شرك داخلند و اين نوع شرك را «**شرك در علم الهي»** مي‌نامند و اين اثبات صفت علم محيط و فراگير براي غير الله است، هر چند اين صفت را به پيامبر، ولي، شيخ، امام، امامزاده، ديو و يا جني نسبت دهد، برابر است فرد معتقد باشد، علم و آگاهي مذكور از خود افراد است يا از بخشش و عنايت الهي كه بعداً آن علم براي فرد صفتي مستقل شده و از او جدا نمي‌شود، همه‌ي موارد مذكور شرك به خداست.

«خداوند به حيث كمالي كه دارد با قدرت و اراده‌ي خويش بر تمام هستي تصرف كامل دارد و اين از ويژگي‌هاي اوتعالي‌ست».

دومين چيزي كه واجب است انسان به آن اعتقاد داشته باشد، اين است كه تصرف در علم با اراده و صادر كردن امر و نهي، ميراندن و زنده كردن آنگونه كه بخواهد، ايجاد تنگي و گشادگي در روزي دادن، سلامتي و بيماري، پيروزي و شكست، مسخر كردن قضا و قدر براي انسان، دوست دائمي هم پيمان خويش بودن و همه‌يي امور دنيا در جهت سعادت و بهرورزي وي باشد و يا بر عكس امور دنيا از وي روي‌گردان شود و در جهت شقاوتش قرار گيرد، موفق گرانيدن در جهت رسيدن به خواسته‌ها و برآورده كردن آرزوها و دفع فتنه‌ها و ياري دادن در گرفتاريها و متوجه نمودن گنه‌كاران، دستگيري از افتادگان و درماندگان، همه از ويژگيها و خصوصيات خداوند متعال است و كسي از پيامبران و اولياء، شهداء، نيكان، ديوها و پري‌ها در موارد مذكور با خداوند شريك نيست.

بنابراين هركس اين نوع تصرف مطلق را براي كسي ديگر ثابت‌ بداند و نيازهايش را از خداوند بخواهد به خاطر برآورده شدن نيازها براي غير الله قرباني و نذر كند و يا در هنگام گرفتاريها و اتفاقات ناگوار غير الله را به ياري بطلبد، مشرك است و اين نوع شرك **«شرك در تصرف»** ناميده مي‌شود، برابر است فرد معتقد باشد، افراد مذكور في نفسه قادرند يا الله اين نوع قدرت را به آن‌ها بخشيده و اين بزرگواري را به آن‌ها داده است.

**تمام اعمال و شعائر عبادي مخصوص خداوند است**

سومين چيزي كه خداوند به خودش اختصاص داده اعمالي است كه به قصد تعظيم و بزرگداشت انجام مي‌گيرد، اين نوع اعمال را **«عبادت**» مي‌نامند. مانند: ركوع، سجده، ايستادن با خشوع و فروتني و گذاشتن دست راست بر روي دست چپ[[76]](#footnote-76)1 و اينكه فرد بنام كسي كه او را صالح و بزرگ مي‌پندارد، انفاق كند و بخاطر او روزه بگيرد و از سرزمينهاي دور به قصد زيارت خانه‌اش اسباب سفر بر بندد، چنانچه هر كسي او را ببيند گمان كند كه او به عنوان به جاي آورنده‌ي حج و زائر قصد خانه‌ي خدا كرده است و در مسير راه با نام فرد مورد نظر لبيك گويان حركت كند و از اعمالي از قبيل همبستري و به زبان آوردن كلمات زشت و گناه و شكار حيوانات و ..‌. پرهيز كند و با اين آداب و قيد و بندها، خانه‌اش را طواف كند؛ برايش سجده بجاي آورد، قرباني با خودش ببرد و در آنجا نذرها كند، آن خانه را همچون كعبه بپوشاند و رو به آستانه‌اش بايستد و دعا و استغاثه كند و درخواست برآورده شدن نيازهاي دنيوي و اُخروي و رسيدن به آرزوها را بكند، سنگها وديوارهاي زيارتگاه را ببوسد و خودش را به آن بچسباند، پرده‌هايش را بگيرد و چراغ و شمع در اطراف آن به هدف بزرگداشت و عبادت روشن كند و خودش را به اين گونه اعمال در آنجا سرگرم نمايد و تمام كارهايي را كه خدمتكاران از قبيل جارو زدن و روشن كردن چراغها، انجام مي‌دهند براي او انجام دهد و آنجا را فرش كند و آب چاه را به قصد تبرك بنوشد و با آن غسل نمايد و آن را در ميان مردم تقسيم كند و براي كساني كه به آنجا نيامده‌اند هم ببرد و هنگام خروج از آن به پشت برگردد بگونه‌اي كه پشت آن به طرف خانه قرار نگيرد و چنان با نهايت احترام و ادب رفتار كند كه شكارش را نكشد، درختان و گياهان آن را از بين نبرد، و در محدوده‌ي آن اجازه ندهد حيوانات بچرند! تمام اينها اعمالي هستند كه پروردگار جهانيان آنها را مختص خود دانسته و به بندگانش آموزش داده كه اينها را فقط براي او انجام دهند. و هر كس چنين اعمالي را براي مرشد ـ شيخ طريقه‌اش ـ يا پيامبري، جني يا قبري چه حقيقي وجه جعلي و يا بت و مجسمه‌اي و يا محل عبادتي كه يكي از نيكان در آن عبادت و ذكر كرده و رياضت مي‌كشيده، و خانه و يا نشانه‌اي از آثار بجاي مانده‌ي يكي از صالحان كه به آن تبرك مي‌جويند و يا علامتي باشد كه با آن شناخته مي‌شود، انجام دهد شرك ورزيده و نيز اگر به تابوتي سجده و ركوع كند و بنام يكي از نيكان روزه بگيرد[[77]](#footnote-77)2. و با تواضع و فروتني در مقابلش دست بسته بايستد، يا حيواني براي آن قرباني نمايد و به قصد يكي از زيارتگاهها و مقبرها اسباب سفر ببندد و اينكه به هدف بزرگداشت و عبادت در آن چراغ روشن كند و آن را همانند كعبه با پارچه‌اي مخصوص بپوشاند و يا بر ضريح آن پارچه‌اي بگذارد و پرچم و چوبي بنام او بلند كند و چون بخواهد از آن جا بر گردد رو به قبر و به پشت برگردد و يا همانند خدمتكاران كه با بادبزن از چهره‌ي سرورانشان مگس را دور مي‌كنند، مگسها را از قبرش دور كند و برايش خيمه‌ برپا نمايد. يا رو به آستانه‌اش با فروتني دست بسته بايستد، و براي ضريح آن نگهبانها و خدمه استخدام كند و با درختان و گياهان اطرافش مقدس مابانه بر خورد كند و با كَنْدن و بي احترامي نسبت به آنها بر خورد نكند، بدون ترديد مرتكب شرك شده است، فرقي ندارد كه معتقد باشد اينها شايسته‌ي بزرگداشت و تعظيم هستند و اعتقاد داشته باشد كه خداوند از تعظيم اينها خشنود مي‌شود و به بركت اين عمل مشكلاتشان را بر طرف مي‌كند. اين نوع شرك را **شرك در عبادت مي‌نامند**.

**تمام نشانه‌هايي كه بر عبوديت و فروتني دلالت دارد، مختص خداوند متعال است.**

چهارم: خداوند راه راست و حق را در كتابش به بندگان معرفي كرده و بوسيله‌ي آن آنها آموزش داده و بر حيات دنيويشان بركت نازل نموده، تا بوسيله‌‌ي آن خواسته‌هايشان بر آورده شود؛ از جمله در نذر كردن براي خداوند در هنگام سختي و نزول بلاها و بفرياد خواستن خداوند در مشقتها و مشكلات، آغاز كردن هر كاري با نام او، ذبح كردن حيواني جهت شكر و سپاسگزاري از خداوند در هنگامي كه به انسان فرزندي عطا مي‌كند و انتخاب اسمهايي براي فرزندان كه توحيد و عبوديت «الله» در آنها جلوه‌گر باشد؛ مانند: عبدالله، عبدالرحمن، هبه الله، جادالمولي، عطاء الله، أمه الله و عطيه الرحمن.[[78]](#footnote-78)1 اينها نشانه‌هايي از عبوديت و بندگي خداوند است.

اختصاص دادن قسمتي از درآمد كشاورزي و محصول باغها و نذر كردن قسمتي از اموال و حيوانات براي خدا و بردن قرباني و نشان نمودن آن به خانه‌ي خداوند-كعبه-و اطاعت از دستورات خداوند و پرهيز از منهيات در خوردن، نوشيدن، پوشش و داشتن باور قطعي به اين كه هر خير و شر، گرسنگي، ارزاني، گراني، سلامتي، بيماري، پير.زي و شكست، نيكبختي و بدبختي، بهرمندي غم و شادي كه مي‌رسد همه بدست خداوند است. و لازم است هر كاري ‌مي‌خواهد انجام دهد به مشيت و خواست خداوند مقيدكند و بگويد فلان كار را **«انشاء الله**» خواهم نمود، و تعظيم و بزرگداشت نام خدا بگونه‌اي كه در آن قدرت خداوند و عجز بنده ‌نمايان باشد. بعنوان مثال بگويد: ربي، سيدي، خالقي و هر گاه بخواهد قسم بخورد فقط بنام او قسم بخورد و ديگر نشانه‌هاي تعظيم؛ همه را فقط مختص الله بداند.

هر كس اعمال مذكور را براي پيامبران، شهدا، ديوها و جنيات انجام دهد؛ بطور مثال در هنگام گرفتاريها و مشكلات برايشان نذر كند و يا در هنگام بيماري و تب آنها را با نامهاي‌شان صدا زند و يا كارهايشان را بنام آن شروع كند و هرگاه فرزندي به او عطاء شد براي آنان نذرها كند و يا فرزندانش را به نامهايي چون؛ عبدالنبي، امام بخش، پيربخش نامگذاري كند و قسمتي از سبزيجات و ميوه‌هايش را به آنها اختصاص دهد و از محصولاتي كه از زمين بدست مي‌آيد، براي دستيابي به اغراض خويش به آنها پيش‌كش كند.

و يا از اموال و حيواناتش به غير خدا اختصاص دهد و آن را مقدس بداند، و جهت احترام و بزرگداشت آن را نزند و از هيچ علف و كاه منع نكند و به رسوم قديمي و عرفهاي رايج در خوردن، نوشيدن و پوشيدن تمسك جويد و به آن همانند احكام شرعي پايبند باشد.

و غدا و لباسي را براي دسته‌اي از مردم حرام كند و دسته‌اي از مردم؛ همانند مردان و زنان را از آن‌ باز دارد؛ مثلاً بگويد مردان نبايد به فلان غذا نزديك شوند؛ فلان غذا را نبايد دختران يا زناني كه شوهر دوم گرفتند بخورند و كساني كه از قليان استفاده مي‌كنند از غذايي را كه بنام شيخ عبدالحق[[79]](#footnote-79)1 آماده مي‌شود، نبايد بخورند. و خير و شر، مشقت و آسايشي كه به او ميرسد به اولياء و مشايخ نسبت دهد و بگويند: فلاني را لعنت فلان پير يا امامزاده ..‌. گرفته است، به همين جهت ديوانه، مطرود يا فقير شده است.

و يا فلان كس از بركت فلان پير به نعمت و آسايش رسيد، يا بخت او را ياري كرده، خوشبختي به او روي آورده و يا بر اثر فلان ستاره مردم دچار گرسنگي شدند و يا فلاني خودش را بدليل اينكه در فلان روز و فلان ساعت انجام داد، موفق شد و كارش را به پايان نرساند.

و يا بگويد: اگر خدا و رسول او بخواهد يا بگويد اگر مرشد و پير من بخواهد فلان كار خواهد شد، و اسمها و صفات مخصوص خداوند را به كسي كه بزرگش مي‌داند نسبت دهد، صفاتي مانند عظمت، كبريايي، بي‌نيازي از مخلوقات قدرت مطلق سخاوتي كه پايان‌پذير نيست، قهر، جبروت، معبود، بي‌نيازترين، بي‌نيازها، معبود معبودان، مالك الملك و صاحب جهان، پادشاه پادشاهان و يا به پيامبر، علي يا يكي از فرزندان علي (ائمه‌ي گانه) يا شيخ و قبرش قسم بخورد، از تمام موارد مذكور شرك محقق مي‌شود و شرك در عبادت نام دارد.

شرك در عبادت يعني: تعظيم و بزرگداشت غيرالله و انجام اعمالي كه معمولاً جهت تعظيم انجام مي‌گيرد و جز براي خدا شايسته نباشد.

انواع چهارگانه شرك كه ذكر كرديم، به صراحت در قرآن و احاديث ذكر شده است.

اينها نمونه‌هايي از انواع شركهايي است كه علماي حنفي براي توضيح و معرفي شركي كه در ميان امت بوقوع پيوسته ذكر كرده‌اند و بروشني سخن آناني را كه مي‌گويند امكان وقوع و ظهور شرك اكبر در امت محمد غير ممكن است، باطل و بي‌اساس مي‌سازد و براي هر عاقل و خردمند روشن است كه اشكال متنوع و متعدد شرك اكبر در امت محمد واقع شده و خواهد شد و براي اثبات اين مدعا همين دليل بس كه پيامبر مي‌فرمايد**: «لا تقوم الساعه حتي تلحق قبائل امتي بالمشركين و حتي تعبد قبائل من امتي اوثان[[80]](#footnote-80)1»**

**وفي رواية**: **«حتي يعبد فئات من امتي الاوثان**» :(قيامت برپا نمي‌شود تا اينكه قبايلي از امت من به مشركين بپيوندند و نيز قبايلي از امت من بتان را بپرستند).

و در روايتي ديگر آمده :(تا گروههايي از امت من بتان را بپرستند).

**خلاصه:**

مظاهر و اشكال شرك اكبر در ربوبيت مانند شريك قرار دادن با «الله» در تصرف تدبير فراگير و شرك در الوهيت مانند: انجام عبادتها براي غير خدا بخصوص در آنچه كه مربوط به اولياء و صالحان و ..‌. مي‌شود. همچنان در امت وجود دارد.

2- علماي احناف از هيچ كوشش در مقابله كردن و هشدار دادن به اين صورتها دريغ نكرده‌اند و بسياري از گفته‌هايشان در همين بحث ذكر شد.

والسلام علي من اتبع الهدي

1. 1ـ ر. ك. به شرح العقيدة الطحاوي/234 و اتحاف السادة 2/285 و شرح الفقه الاكبر/198. [↑](#footnote-ref-1)
2. 2ـ امام ابوحنيفه و امام محمد معتقدند: مكروه است انسان در دعايش بگويد: پروردگارا از تو به تكيه گاه عزت عرشت مي‌خواهم...» چرا كه نصي بر جواز چنين دعايي وجود ندارد، اما امام ابويوسف بدليل حديثي كه در آن پيامبر در دعايش مي‌فرمايد: پروردگارا، از تو به تكيه گاه عزت عرشت و منتهاي رحمتت مي‌خواهم...» جايز دانسته. اين حديث را بيهقي در كتاب الدعوات الكبيرة روايت كرده است. البناية 9/382 و نصب الراية 4/272 ؛ در اين حديث سه ايراد وجود دارد: الف-داود بن ابو عاصم از ابن مسعود حديث نشنيده است.

   ب-عبدالملك بن جريج مدلس است وروايات را به صورت مرسل نقل مي‌كند.

   ت-عمربن هارون متهم به دروغگويي است. [↑](#footnote-ref-2)
3. 1ـ امام ابوحنيفه در متن اصطلاح اهل‌سنت را بكار برده، اين دليلي است كه اين اصطلاح در عصر پيشنيان شناخته شده و معروف بوده است، چون امام در سال /80 هـ متولد و در سال /150هـ وفات كرده است و بيشتر فرقه‌هاي گمراه در اواخر دوران صحابه ظهور كرده و در دوران تابعين و سلف پس از آنان افزايش يافته‌اند و از همان زمان ضرورت ايجاب مي‌كرد كه پيروان سنت پيامبر از هواپرستان جدا و مشخص شوند و گفتني است كه: اصطلاح اهل سنت با اهل‌حديث، طائفه‌ي منصوره و فرقه‌ي ناجيه بر يك گروه يعني: اهل سنت اطلاق مي‌شود و اينها نامهايي براي گروهي است كه از پيامبر و اصحابش پيروي مي‌كنند و بر عقيده‌ي آنان استوارند. [↑](#footnote-ref-3)
4. 2ـ ر. ك. به الفقه الاكبر/302 و معتزله فرقه‌ايست كه در اواخر دوران بني اميه بوجود آمد، موسس اين فرقه واصل بن عطاء است، پيروان اين فرقه را در فارسي «عدلي مذهب» نيز مي‌گفتند اينها براي اثبات عقايد و افكار خود قواعد فلسفي را بكار مي‌بردند و به مباحث عقلي و منطقي متوسل مي‌شدند، به همين دليل بشدت مورد نقد اغلب فرق اسلامي بويژه محدثين و اشاعره واقع شدند و اين فرقه آيات قرآن را طبق قواعد كلامي تاويلهاي عقلي مي‌كند؛ و به عقيده‌ي آنها عقل بر نقل(قرآن و سنت) مقدم است.«مترجم» [↑](#footnote-ref-4)
5. 1 - ر.ك شرح العقيده الطحاوي (2/427)، به تحقيق دكتور تركي و جلاء العين /368 [↑](#footnote-ref-5)
6. 2 - ر.ك عقيده السلف اصحاب الحديث/42 طبع دارالسلفيه و الاسماء و الصفات بيهقي/456 و كوثري بر اين سكون كرده است و شرح عقيده الطحاويه /245 با تخريج آلباني و شرح الفقه الاكبر ملا علي قاري/60. [↑](#footnote-ref-6)
7. 3 - الفقه الاسبط/51 [↑](#footnote-ref-7)
8. 4 - الفقه الاسبط /56 و كوثري بر اين سكوت كرده است. [↑](#footnote-ref-8)
9. 5 - الفقه الاكبر/ 301 [↑](#footnote-ref-9)
10. 6 الفقه الاكبر/ 302 [↑](#footnote-ref-10)
11. - الفقه الاكبر/301 [↑](#footnote-ref-11)
12. - منظور از ازل گذشته‌ي بدون آغاز است. [↑](#footnote-ref-12)
13. -الفقه الابسط/46 و ابن تيميه اين جملات را در مجموع الفتاوي5/48 و ابن قيم در اجتماع جيوش الاسلاميه/139 و ذهبي در العلو/101-102 و ابن قدامه در العلو/116 و ابن ابي العز در شرح الطحاويه/301 از قول امام ابوحنيفه نقل كرده‌اند. از عبارت فوق استنباط مي‌شود كه به اعتقاد امام ابو حنيفه هر كس معتقد به صفت بالا(علو) بودن با تمام انواع اعم از بالا بودن ذات و مقام و قهر الهي، براي خداوند نباشد، كافر است. با توجه به ديدگاه اين امام بزرگوار و ديگر ائمه و سلف صالح، وضعيت اعتقادي كساني كه معتقدند خداوند در هر جا هست و عقيده دارند خداوند در هيچ جهتي نيست، نه داخل عالم و نه خارج از آن و... و امثال اين باورهاي باطل را دارند، چيست؟؟؟ [↑](#footnote-ref-13)
14. - الاسماء و الصفات/429 [↑](#footnote-ref-14)
15. 1 -الفقه الابسط/56 [↑](#footnote-ref-15)
16. 2 - الاسماء و الصفات 2/170 [↑](#footnote-ref-16)
17. 3 - الفقه الاكبر/302 [↑](#footnote-ref-17)
18. 4 - الفقه الاكبر /301 [↑](#footnote-ref-18)
19. 5 - الفقه الاكبر/ 301 [↑](#footnote-ref-19)
20. 6 - النساء/164 [↑](#footnote-ref-20)
21. 7 - الفقع الاكبر/302 [↑](#footnote-ref-21)
22. 8 - الفقه الاكبر/301 [↑](#footnote-ref-22)
23. 1- قلائد عقود العقيان/ق-77-ب. [↑](#footnote-ref-23)
24. 2-الفقه الاكبر/302-303. [↑](#footnote-ref-24)
25. 3-الفقه الاكبر [↑](#footnote-ref-25)
26. 4 -همان [↑](#footnote-ref-26)
27. 5-الوصيه مع شرحها/21 [↑](#footnote-ref-27)
28. 6-الفقه الاكبر/302 [↑](#footnote-ref-28)
29. 1- الفقه الاكبر/302 [↑](#footnote-ref-29)
30. 2-الفقه الاكبر/304 [↑](#footnote-ref-30)
31. 3-الوصيه مع شرحها/41 [↑](#footnote-ref-31)
32. 4- الفقه الاكبر/303 [↑](#footnote-ref-32)
33. 5-الفقه الاكبر/302-303 [↑](#footnote-ref-33)
34. 6-درست اين است كه خداوند بندگان را بر فطرت اسلام آفريده، اين حقيقت در گفتار بعدي امام تصريح شده است. [↑](#footnote-ref-34)
35. 7-الفقه الاكبر/302-303 [↑](#footnote-ref-35)
36. 1-الفقه الاكبر/302 [↑](#footnote-ref-36)
37. 2-الفقه الاكبر/302 [↑](#footnote-ref-37)
38. 3-همان/304 [↑](#footnote-ref-38)
39. 4- گفتني است كه لفظ جمهور سلف به ظاهر به معناي اكثريت قريب به اتفاق است اما در استفاده از اين لفظ در اين جا، جاي تأمل است چرا كه در تعريف ايمان آن طور كه در متن ذكر شده اجماع است. و امام شافعي مي‌گويد: به اجماع صحابه، تابعين و كساني كه بعد از آنان آمده‌اند. ايمان: نيت(اعتقاد در قلب)، قول(اقرار بزبان) و عمل است. و هيچ يك از اين سه تا كامل نمي‌شود مگر با دو تاي ديگر».لالكائي در السنه روايت كرده است. ر.ك. به المعتقد الصحيح- الواجب علي كل مسلم اعتقاده/57 عبدالسلام بر جس عبدالكريم. و براي اطلاع بيشتر به الإبانه 1/314 تاليف امام ابوعبدالله عبيدالله بن محمد بن بطة عكبري حنبلي، با تحقيق احمد فريد مزيدي رجوع شود.«مترجم» [↑](#footnote-ref-39)
40. 5- الفقه الاكبر/304 [↑](#footnote-ref-40)
41. 6-كتاب الوصيه مع شرحها/2 [↑](#footnote-ref-41)
42. 7-شرح العقيدة الطحاوية/360 [↑](#footnote-ref-42)
43. 3- الوصيه مع شرحها/3 [↑](#footnote-ref-43)
44. 4-ر.ك. به التمهيد ابن عبدالبر9/247 و شرح العقيدة الطحاويه/395 [↑](#footnote-ref-44)
45. 5 - الفقه الاكبر صفحه304 [↑](#footnote-ref-45)
46. 6 - الفقه الاسبط صفحه40 [↑](#footnote-ref-46)
47. 1 - مناقب ابوحنيفه نوشته مكي/76 [↑](#footnote-ref-47)
48. 2 - الوصيه با شرح /14 [↑](#footnote-ref-48)
49. 3 - النور الامح (ق 19-ب) [↑](#footnote-ref-49)
50. 2-اهل كلام گروهي از مسلمين بودند كه در اواخر قرن اول هجري ظهور كردند و براي اثبات عقايد خويش در مسائلي از قبيل توحيد، تجسيم، جبر و اختيار، ايمان و كفر از دلايل و براهين عقلي استفاده مي‌كردند كه معمولاً با بحثها و مناقشات فروان بي پايان و منحرفي همراه بود. «مترجم» [↑](#footnote-ref-50)
51. 4 - ذم الكلام هروي/28-31 اين كه امام ابوحنيفه رحمه‌الله عمربن عبيد را لعنت مي‌كند بر خطرناك بودن بدعتي دلالت دارد كه دروازه‌ي آن را باز كرده است، چون در غير اين صورت لعنت كردن مسلماني معين جايز نيست. [↑](#footnote-ref-51)
52. 1-ذم الكلام هروي/194-ب. [↑](#footnote-ref-52)
53. 1 - مناقب ابوحنيفه نوشته مكي /184-183 [↑](#footnote-ref-53)
54. 2 - مناقب ابوحنيفه، مكي -373 [↑](#footnote-ref-54)
55. 1-مسلم و ديگر محدثين از جابر روايت كرده‌اند كه: «پيامبر از گچ كاري(به كار بردن گچ)قبور و نشتن وساختن بنا و ساختمان بر آنها نهي كرده است». براي آشنايي با مواضع امام ابوحنيفه و بسياري از پيروان ايشان در اين باره به كتابهاي زير مراجعه شود:1-البدائع الصنائع1/320، تحفة الفقهاء2/256، المتانه/201، فتح الملهم2/121-122، معارف السنن3/305-307، حاشية الطحطاويه بر مراقي الفلاح/335، حاشيه رد المحتار ابن عابدين2/237، الفتاوي الهنديه1/194، البحرائق2/194، المبسوط2/62، حاشيه المراقي الفلاح/405، والابداع/197 و زيارة القبور/29. [↑](#footnote-ref-55)
56. 2- ساختن بناء روي قبرها بدليل حديثي كه مسلم و ديگر محدثين از علي روايت است كه پيامبر او را فرستاد كه هيچ قبر ساخته شده‌اي را نگذارد مگر اين كه با زمين يكسان كند. براي آگاهي بيشتراز موضع گيري پيشوايان حنفي در اين باره به كتابهاي زير رجوع شود: تبيين الحقائق زيلعي 1/264، فتح الملهم2/506، روح المعاني15/237 و فتح القدير 2/141. [↑](#footnote-ref-56)
57. 3- ابوداود، ترمذي و... از جابر روايت كرده‌اند كه پيامبر‌ از بكار بردن گچ در قبرها و نوشتن بر آن نهي كرده است. براي آگاهي بيشتر از عقيده‌ي امام و پيروانش در اين باره به البدئع الصنائع1/320، تحفة الفقهاء2/256، تبين الحقائق1/264، حاشية مراقي الفلاح و مراقي الفلاح/405 و الابداع/167 رجوع شود. [↑](#footnote-ref-57)
58. 4-دليل عدم جواز اين مسئله اين است كه پيامبر مي‌فرمايد: «خداوند يهود و نصارا را لعنت كند كه قبور پيامبرانشان را مسجد(سجدگاه و محل نماز خواندن) قرار دادند» (متفق عليه) و مي‌فرمايد: «آگاه باشيد، آناني كه پيش از شما بودند، قبرهاي پيامبرانشان را مسجد قرار مي‌دادند، لذا شما را از اين كار نهي مي‌كنم». اين حديث را مسلم و ديگر محدثين روايت كرده‌اند. براي آگاهي از موضع‌گيري احناف مي‌توان به تبيين الحقائق1/264، روح المعاني15/237، المرقاة شرح المشكاة 2/22، الكواكب الدراري1/316-317، زيارة القبور تاليف برعوي/29 و المجالس الاربعه/13. [↑](#footnote-ref-58)
59. 5-رسول الله مي‌فرمايد:لعن الله زوارات القبور و المتخذين عليها المساجد و السرج»: (خداوند زناني را كه به زيارت قبرها مي‌روند و كساني را كه قبرها را مسجد قرار مي‌دهند و بر آنها چراغ روشن مي‌كنند؛ لعنت كند). اين حديث را احمد، ترمذي و ديگر محدثين روايت كرده‌اند. براي آشنايي بيشتر از موضع‌گيري احناف به كتابهاي زير رجوع كنيد: الكوكب الدراري1/317، والإبداع/189، زيارة القبور/29 و المجالس الاربعة/13. [↑](#footnote-ref-59)
60. 6-ابوداود بصورت مرفوع از پيامبر روايت مي‌كند كه فرمود: «خانه‌هايتان را با نخواندن نماز و قرآن به قبرستان تبديل نكنيد و قبر مرا محل اجتماع و عبادت قرار ندهيد و به من درود بفرستيد كه هر جا باشيد درود شما به من مي‌رسد». براي آگاهي از موضع احناف به الإبداع/185 رجوع شود [↑](#footnote-ref-60)
61. 1-امام احمد از ابوسعيد روايت مي‌كند كه پيامر فرمود:«براي كسي شايسته نيست كه به قصد رفتن به مسجدي و خواندن نماز در آن، بار سفر ببندد، به استثناي مسجد الحرام، مسجد من(مسجد النبي در مدينه) و مسجد الاقصي». براي آگاهي از موضع احناف در مورد نهي از سفر كردن بقصد ثواب بجز از سه مورد مذكور به حجة الله البالغه1/192-193. [↑](#footnote-ref-61)
62. 2-محمدبن علي بن محمد حصكفي معروف به علاء الدين حصكفي، مفتي احناف در دمشق بوده‌است، كه «درالمختار شرح تنوير الابصار» و «افاضة الانوار شرح اصول المنار» از تاليفات اوست، وي در سال/1088 ه. وفات نموده است. به خلاصة الاثر4/63-65 والاعلام6/294 رجوع شود. [↑](#footnote-ref-62)
63. 1- الدر المختار2/439.

    2-روح المعاني 17/213-212. [↑](#footnote-ref-63)
64. 3-ايشان محمد بن اسماعيل كاندهلوي حنفي، شخصيتي اديب، عالم، فاضل و داراي ملكه‌ي علمي استوار بوده است و كتاب الكواكب الدراري از تأليفات اوست؛ در سال 1334 وفات كرده است. به مقدمه‌ي مصنف بن ابي شيبه 1/27 و العناقيد الغاليه/47 رجوع شود. [↑](#footnote-ref-64)
65. [↑](#footnote-ref-65)
66. 3-الكواكب الدراري1/316-317. [↑](#footnote-ref-66)
67. 1 - الفوز الكبير/26 به چاپ قديمي رجوع شود. [↑](#footnote-ref-67)
68. 2 - اين حديث را امام بخاري در صحيح بخاري و در كتاب احاديث الانبياء باب ما ذكر عن اسرائيل (6/494 و3456) و كتاب العلم باب اتباع سنن اليهود و النصاري و مسلم در (4/2054) حديث (2669) از طريق عطاء بن يسار از ابوسعيد خدري روايت كرده است. [↑](#footnote-ref-68)
69. 1-آنان از اين جهت كه خداوند را خالق، مالك و رازق مي‌دانند؛‌ ايمان دارند. ولي چون بتها را عبادت مي‌كنند و صفات خاص خداوند را براي انبيا، و اوليا قائلند و مزار بعضي از آنها را همانند كعبه طواف مي‌كنند و آنها را بفرياد مي‌خوانند و داز آنها درخواست كمك مي‌نمايند و مشركند. [↑](#footnote-ref-69)
70. 2-ترمذي كتاب تفسير قرآن باب و من سورة التوبه5/218 ش/3095 و ابن جرير طبري10/114 و بيهقي در السنن10116 تر مذي گويد: اين حديث غريب است. [↑](#footnote-ref-70)
71. 1 -يعني: آن فردي كه ديده، خدا نبوده بلكه كسي غير از خدا را ديده‌ است. و در واقع ادعا دارد كه خدا را ديده است. [↑](#footnote-ref-71)
72. 2 -البدور البازغه/167-170 [↑](#footnote-ref-72)
73. 3-منظور از أئمه، أئمه‌ي اهل‌بيت است كه روافض در حق‌شان غلو و زياده روي مي‌كنند و آنها را بحدي بزرگ و مقدس مي‌دانند كه تصور مي‌كنند آنها معصوم و از غيب آگاهند و عقيده‌شان درباره‌ي امامت بگونه‌ايست كه مقام امامت و نبوت را مشترك و حتي در بسياري از خصوصيات آن را رقيب نبوت مي‌دانند و اهل‌سنت هند كه بدستور حاكمان و اميران با شيعيان زندگي مي‌كنند، به علت بي خبري از اسلام در بسياري از مسائل تحت تاثير عقايدشان قرار گرفته‌اند. [↑](#footnote-ref-73)
74. 2- ابو الحسن ندوي در مورد او مي‌گويد: وي شيخ بزرگ بديع الدين مدار حلبي مكنپوري، يكي از مشايخ مشهور در هند است كه عمرى از او گذشته بود، و مردم به او اتفاقات عجيب و غريبي نسبت مي‌دهند كه عقل آنها را نمي‌پذيرد؛ عامه‌ي مردم هند يكي از ماههاي سال را به او نسبت مي‌دهند و نامش در ضرب المثلهاي رايج در ميان مردم وارد شده و بنيان گذار فرقه‌ي صوفيه‌ي مداريه است كه در اين اواخر بسيار منحرف شده وبسياري از خرافات و رياضتها به اين فرقه راه‌يافته است و در سال /844 وفات كرده است. [↑](#footnote-ref-74)
75. 3-سيد سالار مسعودي غازي از مشايخ مشهور هند است كه در موردش افسانه‌هاي فراواني بافته‌اند و ابن بطوطه در سفرنامه‌‌ي خود مي‌گويد: اطلاعات علمي و تاريخي كافي از او در دست نيست، مي‌گويند: بيشتر آن سر زمين را فتح كرده است و چيزهاي شگفت انگيز و جنگهاي مشهوري به او نسبت مي‌دهند و در سال/588 وفات كرده‌است قبر او زيارتگاه بسياري از كساني است كه معتقدند مجرد مرده به همين دليل هر ساله برايش جشن عروسي برگزار مي‌كنند و دخترانشان را به ازدواج او در مي‌آورند و برايش نذرها و بر قبرش پرچم نصب مي‌كنند!!! ابوالحسن ندوي [↑](#footnote-ref-75)
76. 1 - ابوالحسن ندوي مترجم مي‌گويد: مانند اينكه بردگان در مجلس پادشاهان در كشورهاي عجمي (غير عرب) مي‌ايستند.

    مؤلف مي‌گويد: از همين قبيل است كه بسياري از قبر پرستان نادان را مشاهده مي‌كنيم كه در مسجد النبي دست راست را روي دست چپ مي‌گذارند و با نهايت خشوع و فروتني رو به قبر پيامبر مي‌ايستند و خشوعشان در چنين حالتي بيشتر از خشوعشان در نماز براي خداوند است. [↑](#footnote-ref-76)
77. 2 - ابوالحسن ندوي مي‌نويسد: چنان به نظر مي‌رسد كه بدعت روزه‌ي بنام نيكان در عصر كهن در هند بوجود آمده و بسي اوقات بنام شخصيتهاي خيالي روزه مي‌گرفتند كه اصلاً وجود خارجي نداشتند و اين روزه در نيت و افطار احكام مخصوص دارد و در روزهاي محدودي انجام مي‌شود و با اين روزه از افرادي كه بنامشان روزه مي‌گيرند. درخواست كمك و برآورده نمودن نيازهايشان را مي‌كنند. شيخ احمد بن عبدالاحد سرهندي (م.1034) طي نامه‌اي به يكي از خانمهايي كه از ايشان پيروي مي‌كرده، اين نوع روزه را تقبيح كرده و آن را شرك در عبادت بحساب‌ آورده است. (نامه‌ي شماره‌ي 3/41) [↑](#footnote-ref-77)
78. 1-در اين جا مولف نامهاي هندي كه با توحيد منطبق و بر گرفته از عقيده‌ي صحيح است، ذكر كرده؛ مانند: خدابخش(هبة الله) الله ديا(عطية الله) و ابوالحسن ندوي گويد: آنها را به عربي ترجمه كردم. [↑](#footnote-ref-78)
79. 1-ابو الحسن ندوي مي‌گويد: شيخ(شاه) عبدالحق معروف به محدث دهلوي يكي از مشايخ بزرگ و مرشدي از مرشدهاي طريقه چشتيه در هند است، كه در«ردولي» از توابع لكنو متولد و بزرگ شده است و در توحيد، تعظيم شريعت، محافظت بر فرائض، سنتها و دعوت مردم به سوي الله مقام بلندي داشته و در سنة/836 هـ. وفات كرده است. ندوي مي‌نويسد: غاليان و جاهلان غذايي با آداب و رسوم خاصي كه بشدت بر آن پايبندند هر ساله بنام شيخ عبدالحق درست مي‌كنند. اين نظر ابوالحسن ندوي درباره‌ي عبدالحق محدث دهلوي بود. اما مؤلف(عبدالرحمن خميس) در تعليقش بر اين گفتار ندوي مي‌نويسد: طريقه‌ي چشتي منتسب به خواجه معين الدين حسن بن حسن سنجزي چشتي م/227هـ است. به زندگينامه‌ي وي در نزهة الخواطر مراجعه شود. گفتني است كه محور و مدار اين فرقه صوفيه بر ذكر جهري، مرتبط دانستن قلب به شيخ و مرشد، روزه‌ي هميشگي و پي در پي -لازم به ذكر است كه رسول‌الله از روزه‌ي پي در پي نهي كرده است- و عبادت تمام شبها و كم سخن گفتن، كم غذا خوردن و ديگر بدعتهاست و كانون پيروان اين فرقه در هند است و شاخه‌هاي زيادي دارد. به الثقافة الاسلامية/180-180-181 .

    مولف گويد: اين فرقه يكي از فرقه‌هاي الحادي قبرپرست، بت پرست و منحرف است و قبر چشتي را كه در شهر اجمير هند است مانند بتي پرستش مي‌كنند و روي قبرش ساختمان بزرگي ساخته‌اند.

    ندوي در باره‌ي عبدالحق دهلوي مي‌گويد: «مقام بلندي در توحيد دارد!» مولف مي‌گويد وقتي عبدالحق دهلوي يكي از پيشوايان صوفيه است چگونه ممكن است مقام بلندي در توحيد داشته باشد؟! حقيقت اين است كه وي از تمام مخلوقات خداوند از توحيد پيامبران و رسولان بيشتر فاصله داشته است و از همه نسبت به توحيد جاهل‌تر است، آري! توحيد او توحيد صوفيانه‌ي الحادي غاليان است.

    مولف مي‌گويد: از ندوي در تعجبم كه چطور در مورد توحيد كتاب مي‌نويسد و اين گونه افراد منحرف صوفي قبر پرست را مدح مي‌كند؟؟؟؟

    سخن مترجم در اين مورد: حقيقت اين است كه مولف از اصل عقايد عبد الحق دهلوي بي خبر بوده است به همين علت در اين جا برخي از عقايد دهلوي را در مورد قبرپرستي نقل مي‌كنيم تا حقيقت شاه عبدالحق دهلوي و ندوي براي همگان هر چه بيشتر روشن شود ايشان در كتابي كه بنام «تكميل الايمان» است و بزبان فارسي نوشته، تحت عنوان استمداد از اهل قبور مي‌نويسد:

    «در استعانت و استمداد از قبور فقهاء ايشان ميگويند: زيارت قبور در غير انبياءعليهم السلام از براي عبرت و اعتبار و تذكر موت بوده يا از براي ايصال نفع و استغفار براي موتي باشد چنانچه فعل در زيارت بقيع بصحت رسيده است و مشايخ صوفيه هم گويند كه در تصرف بعضي اوليا در عالم برزخ دائم و باقي است و توسل به ارواح مقدسه‌ ايشان ثابت و موثر»

    نزد ارباب كشف و تحقيق مقابله روح زائر بارواح مزور موجب انعكاس اشعه لمعات انوار و اسرار شود در رنگ در يك مقابله مرأت بمرأت و اوليا را ابدان مكتسبه مثاليه نيز بود كه بدان ظهور نمايند و امداد و ارشاد طالبان كنند و منكران را دليل نيست؟؟؟!

    يكي از مشايخ گفته است كه چهار كس از اوليا را ديدم(عجيب است اينها در قبر هم بندگان خدا را مي‌بينند؟!) كه در قبر خود تصرف مي‌كنند مثل تصرف ايشان در حالت حيات يا بيشتر، از آن جمله شيخ معروف كرخي و شيخ عبدالقادر جيلاني و دو تن ديگر را از اوليا شمرد رجوع شود به تكميل الايمان/123-124 چاپ الرحيم اكيدمي كراچي پاكستان.

    متن فوق دقيقاً جملات و كلماتي است كه شخص شاه عبدالحق دهلوي نوشته است. آري! فردي كه داراي چنين عقايدي است از نظر ابوالحسن ندوي مقام بلندي در توحيد دارد؟؟؟؟ به همين مناسبت شايسته است خوانندگان و حق جويان را براي شناخت هر چه بيشتر ابوالحسن علي الحسن الندوي كه توانسته با زيرگي حقيقت عقايد و افكارش را كه همان تصوف و انحراف است از عموم جوانان و حركتهاي اسلامي پوشيده نگدارد، به تحقيق در مورد اين فرد تشويقي كرده باشيم. بنابراين باید خوانندگان بدانندكه علي رغم اين باز هم محققان و علماي رباني كه هم اهل تحقيق‌اند و هم در گفتن حق از كسي باكي ندارند بي كار ننشتند، بلكه آقاي ندوي را از لابلاي كتابهايي كه به زبان عربي نوشته و يا ترجمه كرده‌اند، شناخته‌ به نقد كشيده‌اند يكي از اين كتابهايي كه نقدي بر افكار و عقايد ندوي نوشته شده، كتابي است كه استاد صلاح الدين مقبول احمد نوشته است و اين كتاب «الاستاذ ابوالحسن الندوي الوجه الاخر من كتاباته» نام دارد و بوسيله‌ي نشر غراس كويت چاپ شده است. [↑](#footnote-ref-79)
80. 1 - ابوداوود كتاب الفتن و دلائلها حديث/4252 اصل اين حديث در مسلم است2/2215 و آلباني در تخدير الساجد/120 مي‌گويد: اين حديث با شرط مسلم صحيح است. [↑](#footnote-ref-80)